بیست دام برای ریا

**تألیف:**

**سلمان بن فهد العودة**

**مترجم:**

**گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدين**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بیست دام برای ریا | | | | |
| **عنوان اصلی:** | عشرون طريقة للرياء | | | | |
| **تألیف:** | شیخ سلمان بن فهد العودة | | | | |
| **مترجم:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | | |
| **موضوع:** | اخلاق اسلامی - اخلاق فردی | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | خرداد (جوزا) 1396 هـ.ش - رمضان 1438 هـ.ق | | | | |
| **منبع:** | کتابخانه قلم www.qalamlib.com | | | | |
|  |  | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.**  **www.qalamlib.com** | | | | |  |
| **ایمیل:** | | **book@qalamlib.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.qalamlib.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc451586454)

[مقدمه 1](#_Toc451586455)

[فصل اول: عبادت بین ظاهر و باطن 4](#_Toc451586456)

[\* هر عضوی عبادتی دارد 5](#_Toc451586457)

[\* عبادت باطن 11](#_Toc451586458)

[فصل دوم: بیست راه برای ریا 25](#_Toc451586459)

[\* راه اول: اظهار و آشکار کردن عمل 25](#_Toc451586460)

[\* راه دوم: ادعاهای دروغ 27](#_Toc451586461)

[\* راه سوم: ریا بعد از اخلاص سرزده می‌آید 29](#_Toc451586462)

[\* راه چهارم: ترک عمل بخاطر مردم 31](#_Toc451586463)

[\* راه پنجم: آشکار کردن عبادت به روش نازک و پوشیده 32](#_Toc451586464)

[\* راه ششم: تظاهر به تواضع 34](#_Toc451586465)

[\* راه هفتم: آشکار کردن عیوب دیگران 34](#_Toc451586466)

[\* راه هشتم: محافظت از وجاهت و منزلت 37](#_Toc451586467)

[\* راه نهم: سخن گفتن از آنچه که دلالت بر عابد بودن دارد 37](#_Toc451586468)

[\* راه دهم: اینکه انسان خود را برتر از منزلتش بداند 38](#_Toc451586469)

[\* راه یازدهم: غیبت اهل علم 39](#_Toc451586470)

[\* راه دوازدهم: طلب علم برای شهرت 40](#_Toc451586471)

[\* راه سیزدهم: تظاهر به خشوع 41](#_Toc451586472)

[\* راه چهاردهم: بزرگداشت بعضی اعمال ظاهری، اگر چه بر خلاف سنت باشد 44](#_Toc451586473)

[\* راه پانزدهم: تطاهر به غیرت دینی 50](#_Toc451586474)

[\* راه شانزدهم: تظاهر به غفلت از ظاهر 51](#_Toc451586475)

[\* راه هفدهم: تظاهر به فرو انداختن چشم 52](#_Toc451586476)

[\* راه هجدهم: گمراه نمودن مردم به ترک عبادت، از ترس نفاق 52](#_Toc451586477)

[\* راه نوزدهم: کناره گیری از مردم و رویگردانی از آنان 53](#_Toc451586478)

[\* راه بیستم: فریب و گمراه کردن به طاعت زود گذر 54](#_Toc451586479)

[خاتمه 55](#_Toc451586480)

مقدمه

الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَى الله وَسَلَّم عَلَی أشرَفِ الأنبِیاء وَالـمُرسَلِین، أما بعد:[[1]](#footnote-1)

خداوند رحمانﻷ انسان را خلق کرده و از دیگر مخلوقات متمایز گردانیده است: اول: به زیبایی جسمش، چنانکه خدای متعال فرموده است:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ٤﴾ [التين: 4].

(یقیناً ما انسان را در بهترین صورت (و هیئت) آفریدیم).

پس این زیبایی را در سایر مخلوقاتی که به چشم دیده می‌شود، نمی‌بینی؛ هیچ مخلوقی در کمال جسمی و راست‌قامتی و هماهنگی و زیبایی اعضای بدن همانند و برابر با انسان نیست؛ این فضلی است از سوی الله سبحانه وتعالی برای انسان.

سپس انسان را به خصیصه دیگری متمایز گردانده است که از همه بزرگتر و برتر است، آن خصيصه، عقل و تکلیف می‌باشد. با همین عقل و تکلیف است که انسان از چهارپایان و حیوانات و جمادات جدا و متمایز می‌گردد. به خاطر وجود همین خصیصه، خداوندﻷ بر ما منت نهاده و فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ﴾ [الانفطار: 6 و الانشقاق: 6]. یعنی: (ای انسان!).

این مخاطب قرار گرفتن انسان به سبب جسمانی بودن انسان نیست، بلکه به‌خاطر عقل و روح و نفس است؛ چراکه ـ این خطاب ـ شامل دیوانگان نمی‌شود، چون قلم تکلیف از آنان برداشته شده است، چنانکه نبی اكرم ج فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عِنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ أو يُفِيقَ»[[2]](#footnote-2).

(قلم از سه گروه برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار شود، از کودک تا وقتی که بزرگ شود، از دیوانه تا وقتی که عاقل شود یا خوب شود).

برای همین عقلا می‌دانند بزرگترین چیزی که خدای متعال بدان بر ایشان منت نهاده، نعمت عقل و انسانیت و تکلیف است؛ خداوند آنان را از بالای هفت آسمان مورد خطاب و ندا قرار داده است، به آنان دستور داده و نهی کرده است؛ بزرگترین منت خداوند بر انسان، این است که از بین خودشان پیامبرانی را برگزیده است، چنانکه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [آل‌عمران:164]

(به راستی که الله بر مؤمنان منّت نهاد، هنگامی‌که در میان آنان پیامبری از خودشان بر انگیخت).

چون خداوند با نعمت تکلیف انسان را گرامی‌داشته و بر او منت نهاده است، بنابراين، تنها عبادت با اخلاص سبب بالا رفتن مقام انسان است؛ لذا ما به‌زودی در این رساله از خطر بزرگی که اخلاص بنده را خدشه‌دار می‌کند؛ یعنی از ریا، صحبت خواهیم کرد. سخن ما در این مورد در دو فصل انجام می‌شود:

فصل اول: كه در آن از عبادت بین ظاهر و باطن سخن می‌گوییم.

فصل دوم: در آن بیست راه نفوذ ریا به قلب و روح شخص مسلمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از خداوند می‌خواهیم که دوری و نجات از آن را برای ما مقدر نماید و این رساله را سودمند بگرداند؛ زیرا او شنوا و نزدیک است.

فصل اول:  
عبادت بین ظاهر و باطن

چون خداوند ﻷ این مخلوق بزرگوار را خلق کرد، او را برای عبادت انتخاب نمود، خدای تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56].

(و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند).

و این عمل را خداوند از همه انسان‌ها خواسته است، فرقی نمی‌کند که این عبادات محض و خالص باشد، همچون نماز، روزه، زکات، حج و مانند این‌ها؛ عبادت‌هایی که جز برای سرای آخرت انجام نمی‌شود، در این اعمال طمع دنیوی وجود ندارد؛ یا در سایر کارهای مباح که انسان بدان رضای پروردگارش را می‌خواهد، اعمال مباحی چون تجارت، زراعت یا صنعت، اختراع، علم و کار. هرگاه هدف انسان از انجام این اعمال پاداش گرفتن از خداوند باشد و با اخلاص عمل کند، امانتی را که به او سپرده شده ادا نماید و کار را بر وجه کامل و نیکو انجام دهد، برای این عمل به او پاداش داده می‌شود، چنانکه روایتی از نبی اکرم ج در صحیح مسلم آمده است: «وَفِيْ بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيَأْتِيْ أَحَدُنَا شَهْوَتَه، وَيَكُونُ لَهُ فِيْهَا أَجْرٌ؟، قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِيْ حَرَامٍ أَكَانَ عليهِ وِزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِيْ الحلاَلِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ»[[3]](#footnote-3).

(«و در همبستری با زنانتان یک صدقه است!» گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او اجر و پاداش دارد؟ پیامبر ج فرمودند: «آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، گناهکار نمی‌شود؟ هم چنین اگر از راه حلال [از طریق ازدواج شرعی ] میل جنسی خود را برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد).

\* هر عضوی عبادتی دارد

هر عضو بدن عبادتی دارد که از آن خواسته شده است، مثلا چشم: عبادت آن نگاه کردن است، چنانکه خدای‌تعالی فرموده است: ﴿أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الأعراف: 185]

(آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌نگرند؟!).

و نیز فرموده است: ﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ﴾ [الأنعام: 11]

(بگو: «در زمین گردش کنید، سپس بنگرید).

و همچنین است نگاه کردن؛ فرقی نمی‌کند که نگاه کردن در ملکوت آسمان‌ها و زمین باشد، یا نگاه کردن به کتب علمی، یا تامل در آنچه که خدای‌تعالی بوجود آورده است، یا نظر به آنچه که به نفع مسلمین است؛ این‌ها از عبادات چشم است.

اما عبادت گوش: عبادت گوش آن است که بنده آنچه را که رضای خدا است بشنود؛ مثل خواندن قرآن، ذکر، علم آموختن، یا آنچه که شبیه به این‌ها است؛ و برای همین الله‌تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا٣٦﴾ [الإسراء: 36]

(بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از این‌ها از آن باز خواست خواهند شد).

همچنین، خدای‌تعالی در حدیثی قدسی فرموده است: «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا....»[[4]](#footnote-4).

(پیوسته بنده‌ام با انجام نوافل به من تقرب می‌جويد تا اينکه محبوب من قرار می‌گيرد. پس هنگامی که مورد محبتم قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پايش می‌شوم که به‌وسيله‌ی آن‌ها می‌شنود، می‌بيند، می‌گيرد و راه می‌رود..).

یعنی: چیزی نمی‌شنود، مگر آنچه که مورد رضایت من است؛ و چیزی را نمی‌بیند، مگر آنچه را که مورد رضایت من است.

و دست نیز عبادتی دارد: دادن، بخشیدن و عطا کردن ؛ دادن صدقه و انکار منکر نیز از عبادات دست می‌باشد، چنانکه نبی مکرّم اسلام ج فرموده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُم مُنْكراً فَلْيغيِّرْهُ بِيَدهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبقَلبهِ وَذَلَكَ أَضْعَفُ الإِيمانِ»[[5]](#footnote-5).

(اگر کسی از شما کار زشتی را دید، باید با دست خود آن را تغيير دهد و اگر نتوانست، با موعظه و نصیحت در رفع آن اقدام کند، اگر بر این کار نیز توانا نبود، در دل خود آن عمل ناروا را مکروه و زشت بشمارد (و از عامل آن دوری گزیند) و این (مخالفت تنها در دل و عدم دفع عمل منکر با دست یا زبان) نشانه ضعیف‌ترین ایمان است).

و از عبادت دست همچنین: مصافحه و سلام به برادر مسلمانت می‌باشد، پس [با این کار] گناهان فرو می‌ریزد، قلوب پاکیزه و نفوس سلامت می‌گردد.

و همچنین جنگ در راه خدا با کفار و راندن کفار و جنگ با آنان دور از مرزهای اسلامی از عبادت دست می‌باشد.

و زن مومن در این مورد مثل مرد است، پس عبادت دست او، همان است كه گفتیم. علاوه بر این، اقدام زن برای تربیت فرزندانش و کارهایی که در خانه انجام می‌دهد، از نوع طاعت الله و نزدیکی به خداوند، همچنین رضای شوهرش می‌باشد.

اما عبادت پاها: رفتن به نماز جمعه و جماعات و نمازها، چنانکه خدای‌تعالی فرموده است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ﴾ [يس: 12]

(یقیناً ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را (از اعمال نیک و بد) که از پیش فرستاده‌اند، و آثار (و گام‌های) شان را می‌نویسیم).

یعنی: قدم‌هایی که بر روی زمین بر می‌دارند؛ برای همین وقتی که بنی سلمه اراده نمود به مسجد نزدیک شود، رسول الله ج به ایشان فرمودند: «دِيَاركُمْ تَكْتبُ آثَاركُمْ»[[6]](#footnote-6).

(در محل خودتان بمانید، برای هر قدمی‌که [به سوی مسجد] بر می‌دارید به شما ثواب داده می‌شود).

یعنی: در همان محل خود بمانید و کوچ نکنید و به نزدیک مسجد نیایید؛ زیرا قدم‌هایی که به سوی مسجد بر می‌دارید در نزد خداوند نوشته می‌شود: ﴿فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى٥٢﴾ [طه: 52]

(در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌کند).

و همچنین الله سبحانه وتعالی فرموده است: ﴿فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا﴾ [الملك: 15]

(پس در گوشه و نواحی آن راه بروید).

پس راه رفتن بر روی زمین [ برای تامل و پند گرفتن ] از عبادت پا می‌باشد.

**وقتی که عبادات اعضای بدن یادآوری می‌گردد، آنچه که بر ضد آن است یادآوری می‌گردد؛ و آن‌ها گناه می‌باشد.**

اما گناه چشم: رها کردن چشم به نگاه کردن به حرام.

و گناه گوش: شنیدن حرام‌هایی مثل غیبت، سخن چینی، دروغ، سرزنش و دشنام، موسیقی، یا آنچه که شبیه به این‌ها است و موجب خشم خدای‌تعالی می‌گردد.

و گناه زبان: دروغ، غیبت، سخن چینی، دشنام و بدگویی، مسخره کردن و استهزای مومنین؛ و غیر این‌ها.

و گناه دست: گرفتن حرام، مانند: دزدی یا اذیت و ستم به مسلمان.

و گناه پا: رفتن به سوی حرام در خانه، بازار، شهر نزدیک یا دور.

پس همه این‌ها از گناهان اعضای بدن می‌باشد و برای همین گوینده‌ای گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لعمرك ما مدیت کفّی لریبة |  | و لا حملتنی نحو فاحشةٍ رِجلی |

به جانت سوگند که دستم برای تهمتی دراز نشده و پاهایم مرا بسوی کار زشتی حمل نکرده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولا قادني سمعي ولا بصري لها |  | ولا دلّني رأیي علیها ولا عقلي |

و گوش و چشمم مرا به سوی آن‌ها رهبری نکرده و رأی و عقلم نیز مرا بدان راهنمایی نکرده است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و أعلم أني لم تصبني مصیبة |  | من الدهر إلا قد أصابت فتیً قبلي |

و بدان مصیبتی از روزگار به من نرسیده مگر آنچه که در جوانی و قبل به من رسیده است.

پس وی به این افتخار می‌نماید که اعضایش را از گناهان حفظ نموده است، دستش را به سوی گناه دراز نکرده است و با پایش به سوی آنچه که غیر رضای اللهﻷ است حرکت ننموده است؛ و همچنین است حال زبان؛ زیرا زبان از بزرگترین جوارح می‌باشد، عبادت آن: ذکر الله‌تعالی و تسبیح او، خواندن قرآن و امر به معروف و نهی از منکر و غیر این‌ها می‌باشد.

و برای همین، نماز از بزرگترین عبادات در نزد الله متعال می‌باشد؛ چون همه انواع عبادات اعضای بدن در آن جمع می‌باشد؛ عبادت چشم در آن: نگاه کردن به محل سجود می‌باشد. عبادت گوش در آن: شنیدن تلاوت امام و سکوت به‌خاطر آن، چنانکه الله ﻷ فرموده است: ﴿فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٢٠٤﴾ [الأعراف: 204]

(پس به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، تا مشمول رحمت شوید).

رسول الله ج فرموده است: « وَإِذَا قُرِئَ = یعنی وقتی امام تلاوت می‌کرد. فَأَنْصِتُوا= پس ساکت باشید»[[7]](#footnote-7).

و عبادت زبان در آن: ذکر الله تعالی، قرائت قرآن، تسبیح، تهلیل و تکبیر می‌باشد. پس در هنگام نماز همه اعضای بدن در حال خشوع و تواضع برای خداوند سبحانه و تعالی است؛ به همین جهت، نماز از بزرگترین عبادات و برترین و نفیس‌ترین آن‌ها می‌باشد، بلکه نزدیک‌ترین حالتی است که انسان به خداوندﻷ نزدیک می‌گردد؛ جای تعجب این است که: با وجود این فضیلت آشکار نماز، خدای‌تعالی بعضی از نمازگزاران را تهدید می‌نماید و می‌فرماید: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ٦ وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ٧﴾ [الماعون: 4-7].

(پس وای بر نمازگزاران! همان کسانی‌که از نماز‌شان غافلند؛ کسانی‌که خودنمایی می‌کنند و (از پرداخت زکات و) عاریت دادن وسایل ضروری زندگی دریغ می‌ورزند).

پس این، دلالت بر آن دارد که اصل و مهم، حرکات ظاهری نیست؛ زیرا این گروه به اهل نماز توصیف گردیده‌اند، ولی با این وجود به ویل تهدید شده‌اند. ویل یعنی عذاب و هلاک و سرزنش آنان؛ این بدان خاطر است که آنان با جسم خود نماز می‌خوانند، اما قلبشان خشوع ندارد، اجسامشان در بین صفوف و در مسجد، صورت‌هایشان به سوی قبله است؛ لیکن قلوبشان به‌سوی غیر قبله می‌باشد، بلکه متوجه غیر اللهﻷ است. این گروه امیدوارند مردم آنان را ستایش و مدح کنند، یا اطیمنان ایشان را به‌دست آورند، یا طمع‌های دنیوی، یا غیر آن را دارند. پس ایشان چنانند که خدای‌تعالی فرموده است: ﴿وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا١٤٢﴾ [النساء: 142]

(و چون به نماز برخیزند؛ با سستی و‌‌ کاهلی بر می‌خیزند، در چشم مردم خود‌نمایی می‌کنند و (در نمازشان) الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند).

\* عبادت باطن

این امر ما را به عظیم‌ترین و مهمترین و بزرگترین عبادات رهنمون می‌سازد که عبارت است از: عبادت باطنی، عبادت قلبی، عبادت پنهانی. خدای‌تعالی فرموده است: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا﴾ [الروم: 30]

(پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور).

پس بدون استثناء، توجه به الله‌تعالی و توکل بر او و تنها رضای او را در نظر داشتن، از عظیم‌ترین عبادات و اصلاح قلب و تزئین آن می‌باشد و باعث محبت به الله‌تعالی و مراقبت از آن می‌شود و همین علت جدایی مومنین از فجار و منافقین می‌گردد. پس چنانکه انسان برای زیبایی ظاهرش حرص می‌ورزد و زیباترین لباس را می‌پوشد تا ظاهری زیبا داشته باشد؛ پس شایسته است که باطنش را نیز تزئین کند؛ و چنانکه دوست ندارد که مردم او را در حالی ببینند که از او بدگویی کنند، بنابراین، شایسته است که بداند فساد باطن بزرگتر از فساد ظاهر می‌باشد، برای همین گوینده‌ای گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا یعجبن مضیماً حسنُ بِزَّته |  | و هل یروق دفیناً جودةُ الکفنِ |

شایسته نیست مظلوم از زیبایی لباسش شگفت زده شود، آیا مرده از کفن زیبا شگفت زده می‌شود.

پس کفن نو و زیبا برای جسد میت هیچ نفعی ندارد، همچنین است اگر انسان باطن بدی داشته باشد، باطنی سرشار از کینه، حسد، نفاق؛ زیرا زیبایی ظاهر برای کسی که منافق است نفعی ندارد. چنانکه گفته شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا خادم الجسم کم تشفی بخدمته |  | أتعبت نفسك فیما فیه خسران |
| أقبل علی النفس فاستکمل فضائلها |  | فأنت بالروح لا بالجسم إنسان |

ای خدمت کننده جسم! چه وقت خدمت به آن را رها می‌کنی، نفس خود را در چیزی به زحمت می‌اندازی که در آن ضرر می‌باشد.

به سوی نفس خود روی آور و فضایل آن را کامل کن، چرا که تو به روح انسان هستی نه به جسم.

انسان بخاطر قدرت و بزرگی جسم، انسان مکرم و برگزیده نشده است، اگر چنین می‌بود، در بین چهارپایان و درندگان قوی‌تر و تنومند‌تر از انسان وجود دارد، برای همین، مقیاس فضل اشخاص و سبب تقدم آنان، هیکل ایشان نیست؛ چنانکه شاعری گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَرَى الرَّجُلَ النَّحِيفَ فتزْدَرِيهِ |  | وفِي أثْوابِهِ أَسَدٌ هَصُورُ |

مردی لاغر را می‌بینی، پس او را حقیر می‌شماری؛ حال آنکه در لباس خود شیری است که پوشیده می‌باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ويُعْجِبُك الطَّرِيرُ فتَبْتَلِيهِ |  | فيُخلفُ ظنُّك الرجلُ الطَّريرُ |

و تو را نوجوان قوی به شگفت می‌اندازد، اما بعد از امتحان می‌بینی که درباره او اشتباه کردی.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لَقدْ عَظُمَ البَعِيرُ بغَيْرِ لُبٍّ |  | فَلمْ يسْتَغْنِ بالعِظَمِ البَعيرُ |

بدون تردید شتر بی عقل از نظر جسم بزرگ است، ولی این شتر را بزرگ نمی‌گرداند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بُغاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُها فِراخاً |  | وأُمُّ الصَّقْرِ مِقْلاتٌ نَزُورُ |

کرکس با آن بزرگی‌اش، مردار خوار و بسیار جوجه دار است، ولی شاهین ماهی خوار است و جوجه اندک دارد.

پس مقیاس به فراوانی و نیرو و ظاهر زیبا نیست، بلکه مقیاس این قطعه گوشت[ قلب] است که هرگاه اصلاح شود، همه جسد اصلاح می‌گردد، هرگاه فاسد شود، کل جسد فاسد می‌شود. بدون تردید صدیق این امت، ابوبکرس شخصی کم وزن و لاغر بود، با این وجود اگر ایمان ابوبکرس را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان بقیه امت را در ترازوی دیگر، صد البته ایمان ابوبکر سنگین‌تر می‌باشد. عبدالله بن مسعودس که یکی از سابقین اولین و از مقربین رسول الله ج و از نظر منزلت از نزدیکترین افراد به الله تعالی بود، چنانکه حذیفه بن یمانس گفته: «بدون تردید محفوظون [کسانی که خداوند آنان را از تحریف در قول یا عمل حفظ نموده] اصحاب محمد ج می‌دانستند که ابن مسعود نزدیکترین ایشان به الله‌تعالی است».[[8]](#footnote-8) با این وجود، وی از نظر جسمی بسیار کوچک و ضعیف و دارای ساق‌هایی باریک بود، تاجایی وقتی که باد شدید می‌وزید او را به این طرف و آن‌ طرف می‌غلطاند. زر بن حبیش درباره ابن مسعودس گفته: «أَنَّهُ كَانَ يَجْتَنِي سِوَاكًا مِنْ الْأَرَاكِ وَكَانَ دَقِيق لسَّاقَيْنِ فَجَعَلَتْ الرِّيحُ تَكْفَؤُهُ فَضَحِكَ الْقَوْمُ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّ تَضْحَكُونَ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ دِقَّةِ سَاقَيْهِ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أُحُدٍ»[[9]](#footnote-9).

(وی چوب مسواکی را از اراک جدا می‌کرد، او دارای پاهایی باریک بود، پس باد شروع به وزیدن کرد و او را به حرکت در آورد، گروهی که در آنجا بودند به او خندیدند. رسول الله ج فرمود: «برای چه می‌خندید؟»، گفتند: ای رسول خدا! به باریکی پاهای او می‌خندیم. آن حضرت ج فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت او است، دو پایش در میزان از کوه اُحد سنگین‌تر است»).

و چنانکه مردمانی هستند که ظاهرشان را زینت می‌دهند و به شکل و قیافه ظاهر خود می‌رسند و اهمیت می‌دهند؛ ولیکن از درون و باطن خود غافل‌ هستند؛ اما گروه دیگری را نیز می‌بینیم، این گروه ظاهر خود را به بعضی اعمال صالح زینت می‌دهند تا مردم ببینند، سپس این اعمال را ادامه می‌دهند، چون مردم انتظار دارند آن اعمال را از وی ببینند؛ چراکه اگر دست از آن اعمال بردارد، مردم می‌گویند: فلانی در دینش ضعیف شده است؛ و چه بسا که آبرویش در نزد آنان برود، یا از منزلتش در نزد آنان بکاهد؛ زیرا منزلت وی در نزد مردم به این دلیل بوده که وی امام، عالم، دعوتگر، فقیه، مفتی بوده يامناصب دینی دیگری داشته است. بنابراین، اگر از بعضی رسومی که مردم ظاهراً از او می‌دیدند دست بردارد، می‌ترسد که در نزد مردم آبرویش برود، پس از آن کارهای ظاهری محافظت کامل می‌کند، تا اینکه از منزلتش در نزد مردم کاسته نشود. ولیکن منظور او از انجام این اعمال، موافقت با سنت نبی ج، یا حرص بر طاعت الله ﻷ نیست؛ بلکه باطنش سرشار از محبت به دنیا، شرف، بزرگی، مقام و منصب است. پس این غم‌ها، قلبش را پریشان کرده و فکر او را مشغول ‌می‌دارد، پس فکری برای آخرت و آمادگی برای آن نمی‌کند، به کار امت و مصیبت‌ها و مشکلات آنان و راه‌های خلاصی از آن‌ها و راه علاج آن‌ها فکر نمی‌نماید. درباره امر دعوت به سوی الله ‌تعالی و نشر آن، همچنین برای چیرگی بر مشکلات و ترقی اعمال آن فکر نمی‌کند، لذا افکارش محدود و کوچک می‌باشد، چه بسا که توان عقلی وی بدون سود به هدر رود، یا وی دارای قلبی است که در آن حس‌های نیکو و بزرگ جایی ندارد، حال آنکه واجب است حس‌های نیکو و بزرگی همچون: محبت الله‌ تعالی، محبت بندگان صالح، ترس الله ‌تعالی، امید ثواب يا دیگر اعمال قلبی در آن جای داشته باشد. پس قلب محل حب و بغض، رضا و خشم، خوشی و اندوه و دیگر احساساتی مانند این‌ها می‌باشد.

و برای همین الله ‌تعالی درباره کافران فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُواْ مَآ أَسۡخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُواْ رِضۡوَٰنَهُۥ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ٢٨﴾ [محمد: 28].

(این (کیفر) بدان سبب است که آن‌ها از آنچه الله را به خشم می‌آورد پیروی کردند، و خشنودیش را کراهت داشتند، پس (الله) اعمال‌شان را نابود کرد).

پس ببین که چگونه قلب، محور یا اصلی است که همه امور از آن نشأت می‌گیرد، پس بنده‌ای که بعضی اعمال را برای ظاهر انجام می‌دهد، ولیکن در قلبش از آن خشمگین است، هیچ ارزشی ندارد؛ و چه بسا بعضی گناهان را ترک نماید، ولیکن آن را در قلبش دوست دارد، آرزوی آن را داشته و با به‌دست آوردن آن خوشحال می‌گردد، پس پیوسته بنده در این حال هست تا اینکه معصیت را انجام می‌دهد و طاعت را ترک می‌نماید.

و مانند این، انسانی است که آنچه را خداوند از آن نهی کرده، دوست دارد؛ و از آنچه که خداوند آن را دوست دارد، دوری می‌کند! به یقین که اعضای بدنش از قلبش پیروی می‌کنند؛ پس آنچه که مورد علاقه‌اش باشد ولی به سبب محبت به غیر الله، یا ترس از مخلوق، ترس از مردم، مریضی و فقر و مرگ، یا از سلطان که به او ضرری بزند و مانند آن ـ همچون ـ طمع و امید در مخلوقات برای به‌دست آوردن منفعت دنیوی به سبب آن، یا فزونی، وظیفه، دفع مفسده از خودش، از خانواده، یا از مالش، انجام ندهد، چون قلب به این چیزها تعلق داشته و متعهد به آن‌ها است، از آنجا که پادشاه است بر اعضا، املا می‌کندکه انجام ندهد، پس اعضای بدن هم از آن پیروی می‌کنند، بنابراین، هرگاه قلب از اموری مانند محبت یا ترس یا امید دور باشد، همه اعضای بدن از آن تبعیت و پیروی می‌کنند؛ و برای همین در حدیثی از نعمان بن بشیر‌س رسول الله ج فرموده است: «أَلاَ وَإِنَّ في الْجَسَدِ مُضْغَةً إذا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلاَ وَهِيَ الْقَلْبُ»[[10]](#footnote-10)

(آگاه باشيدکه در بدن انسان پاره گوشتی وجود دارد كه اگر سالم و صالح شود، تمام بدن سالم و اگر فاسد و تباه شود، تمام بدن فاسد می‌شود، بدان كه آن پاره گوشت، قلب است).

پس قلب املا می‌کند و اعضا می‌نویسد؛ و برای همین خدای‌تعالی نجات در آخرت را وابسته به صلاح قلب قرار داده و فرموده است: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ٨٩﴾ [الشعراء: 88-89].

(روزی‌که مال و فرزندان سودی نبخشد. مگر کسی‌که با قلب سلیم (خالی از شرک و کفر و نفاق) به پیشگاه الله بیاید).

لذا کسی که با قلب سلیم [ خالی از شکر و کفر و نفاق ] بیاید، مال و فرزند و عملش برای او سودمند است و اعضایش به او سود می‌رسانند؛ اما کسی که با قلب مرده یا مریض به پیشگاه خدای تعالی بیاید، مال و فرزند و عمل و اعضای بدن به او سودی نمی‌رسانند.

خداوند کسی را که قلبش را با حواس صالح از محبت الله، محبت صالحین، محبت خیر، ترس از الله ‌تعالی و امید به او آباد نکند، او را جزو کسانی شمرده که قلب ندارد، اگرچه این پاره گوشت در بدنش موجود است، لیکن خالی و میان تهی است، الله ‌تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُ﴾ [فاطر: 22]

(و (هرگز) زندگان و مردگان یکسان نیستند).

یعنی مومن و کافر، گناهکار و پرهیزگار برابر نیستند. خداوند سبحان فرموده است: ﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَاۚ﴾ [الأنعام: 122]

(آیا کسی‌که (با کفر) مرده بود، پس (با هدایت) او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در (میان) مردم راه می‌رود، همانند کسی است که در تاریکی‌ها باشد، و از آن خارج نگردد؟!).

نبی ج فرمودند: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لاَ يَذْكُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»[[11]](#footnote-11)

(مثال کسی که پروردگار خود را یاد می‌کند و کسی که او را یاد نمی‌کند، مثال زنده و مرده است).

خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ﴾ [ق: 37]

(بی‌گمان در این (سخن) برای صاحب دلان، پندی است).

همه این‌ها، بر حقیقت بزرگی تاکید دارد که عنایت بدان را واجب می‌کند و آن اینکه: اصلاح قلب و سلامت مقاصد باطنی، همانا اصلی اساسی است که واجب است همه اعمال بر آن استوار باشد؛ چون هرگاه قلب فاسد شود، عمل با آن هیچ سودی ندارد؛ چراکه ـ در آن هنگام ـ نیت را فاسد، قصد را خراب و انسان را منحرف می‌سازد؛ پس قلب مصدر اعمال ظاهری است؛ از همین روی نبی اکرم ج فرموده‌اند: «إنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ= تمام کارها به نیت (شخص) بستگی دارد»، مراد همه اعمال است؛ پس درستی و قبولی اعمال اعضای بدن بستگی به نیت دارد «وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرئٍ مَا نَوَى = و با هر كس، مطابق نيتش رفتار می‌شود»[[12]](#footnote-12)، این شامل اعمال قلب نمی‌شود؛ زیرا از قلب حقیقتی صادر نمی‌شود، مگر اینکه خالص برای رضای خدا باشد، مانند: ترس، امید و محبت، برخلاف اعمال ظاهری که در آن ریا جای دارد؛ بلکه از فضایل اعمال قلوب این است که به ثواب می‌رسد، اگر چه انجام نداده باشد؛ و برای همین وقتی که رسول‌الله ج از غزوه تبوک برگشتند و به مدینه نزدیک گردیدند، به یارانش فرمود: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرِجَالاً مَا سِرْتُمْ مَسِيْراً، وَلاَ قَطَعْتُمْ وَادِياً إِلاَّ كَانُوا مَعَكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَهُمْ فِي المَدِينَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ حَبَسَهُمُ العُذْرُ »[[13]](#footnote-13).

(در مدینه مردانی هستند که مسیری را نپیمودید، و از دره‌ای نگذشتید مگر اینکه آنان با شما بودند. یاران گفتند: ای رسول خدا! آنان در مدینه می‌باشند [نه همراه ما]؟! فرمود: آری، عذر مانع از آمدن ایشان با شما گردیده است).

در همین معنی شاعری گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا راحلين إلى البَيت العتيق لَقَدْ... |  | سرْتُم جُسُوما وسرْنا نحنُ أرواحا... |

ای روندگان به خانه کعبه! شما با جسم راه کعبه را می‌پیمایید و ما با ارواح.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنَّا أقَمنا على عُذْرٍ نكابده... |  | ومَنْ أقامَ على عذْرٍ فقد راحا |

ما به‌خاطر داشتن عذر از پیمودن مسیر باز مانده‌ایم؛ و کسی که به‌خاطر عذر باز می‌ماند، مانند کسی است که راه را می‌پیماید.

و نبی اكرم ج یادآوری نمودند که: گروه‌هایی داخل بهشت می‌شوند که عمل خیری انجام نداده‌اند، چون در بین آنان و کار خیر مانعی بوده است. ابوهریرهس به یارانش می‌گفت: «حَدِّثُونِي عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ لَمْ يُصَلِّ قَطُّ فَإِذَا لَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ سَأَلُوهُ مَنْ هُوَ فَيَقُولُ أُصَيْرِمُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ عَمْرُو بْنُ ثَابِتِ بْنِ وَقْشٍ»[[14]](#footnote-14).

(آیا از مردی که هرگز نماز نخواند و وارد بهشت شد برای شما سخن بگویم، پس اگر مردم آن شخص را نمی‌شناختند، درباره آن مرد سوال می‌کردند و می‌گفتند: او کیست؟ ابوهریره می‌گفت: وی اصیرم بنی عبدالاشهل عمرو بن ثابت بن وقش می‌باشد).

و چنانکه به انسان به خاطر نیتش ـ حتی اگر به سبب عذری نتواند آن را انجام دهد ـ پاداش بزرگی داده می‌شود، اعمال و گفتار ظاهری هرگاه با نیت صالح همراه نباشد، بر صاحب خود بار گناه می‌شود، احادیث بسیاری در ترساندن از مفسدات اعمال آمده است، بزرگترین آن‌ها: ریا می‌باشد، در حدیثی قدسی آمده است: «اذْهَبُوا عَلَى الَّذِينَ كُنْتُم تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»[[15]](#footnote-15)؛

(به نزد کسانی که در دنیا برای آنان ریا می‌کردید و می‌نمایاندید بروید، پس ببینید آیا در نزد آنان جزایی و پاداشی هست؟).

در حدیث قدسیِ دیگری آمده است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلاً أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ»[[16]](#footnote-16).

(من بی‌نیازترین شریکان از شرک (و شراکت) هستم، هرکس عملی انجام دهد و دیگری را با من در آن شریک نماید، او را با شرکش ترک می‌کنم و فرو می‌گذارم و به او توجه نمی‌کنم).

در صحیح بخاری از اسامه بن زیدس روایت است که پیامبر ج فرمودند: «يُؤْتَـى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الحِمَارُ في الرَّحَا، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلانُ، مَالَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، كُنْتُ آمُرُ بالمَعْرُوفِ وَلاَ آتِيْهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيْهِ»[[17]](#footnote-17).

(روز قیامت مردی احضار شده و در آتش انداخته می‌شود، آن‌گاه روده‌های او از شكمش بیرون می‌ریزد و او به دور آن می‌چرخد، مانند خری که به دور آسیاب می‌گردد، اهل دوزخ بر او جمع می‌شوند و می‌گویند: ای فلانی! این چه حالی است که تو داری؟ (چه گناهی انجام داده‌ای؟!) مگر تو امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ جواب می‌دهد: بلی، من امر به معروف می‌کردم، ولی خود انجام نمی‌دادم، نهی از منکر می‌نمودم، اما خودم آن را انجام می‌دادم).

در ذهن بعضی از مردم شاید سوال پیش آید که چرا این شخص عذاب می‌شود؟ وی با اینکه در عمل کوتاهی کرده، اما امر به معروف و نهی از منکر نموده است! این نوع برداشت، از خطاهای بزرگ است؛ چون امر به معروف و نهی از منکر از احکامی است که اگر بنده نیتش صحیح و برای رضای خدا باشد، پاداش می‌گیرد، حال آنکه این انسان عقوبت و مجازات می‌گردد؛ چون او منکری را که از آن نهی می‌نموده، انجام داده است و معروفی را که بدان دستور می‌داده، خودش آن را ترک می‌نموده است. برای همین گفته: «وَلاَ آتِيْهِ = آن را انجام نمی‌دادم» یعنی معروف را خودم ترک می‌نمودم و گفته: «آتِيْهِ= آن را انجام می‌دادم» یعنی منکر را انجام می‌دادم. پس به سبب اینکه منکر را انجام می‌داده و معروف را ترک کرده است، اینگونه شکنجه و عذاب می‌گردد. این شخص ظاهرش را اصلاح کرده است، اما باطنش فاسد بوده است. وی امر به معروف و نهی از منکر می‌نموده است، ولیکن معروف را ترک کرده است، یا خلاف آنچه را که مردم را از آن نهی می‌کرده، عمل کرده است و به محرمات نزدیک می‌شده است. لذا همین کارش سبب عقوبت و عذاب او شده، نه اینکه به‌خاطر امر به معروف و نهی از منکر عذاب می‌گردد! و اما قول خداوند: ﴿۞أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٤٤﴾ [البقرة: 44].

(آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی‌که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!).

معنی آیه چنین است: خدای تعالی از این جهت آنان را مورد سرزنش و توبیخ و عذاب قرار داده که: آنان حق را با علم و آگاهی ترک کردند و از آن روی گرداندند، برخلاف کسی که این کار را از روی جهل انجام می‌دهد؛ زیرا اگر وی می‌دانست آن را بجای می‌آورد؛ و برای همین شایسته است بداند حق این است که: مردم را امر به معروف نماید، اگرچه آن را انجام ندهند، همچنین آنان را از منکر نهی کند، اگر چه آن را انجام دهند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذَا لَمْ يَعِظْ النَّاسَ مَنْ هُوَ مُذْنِبٌ |  | فَمَنْ يَعِظُ الْعَاصِينَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ |

اگر مردم گناهکار کسی را وعظ و نصیحت نکنند، پس بعد از محمد چه کسی گناهکاران را نصیحت و وعظ نماید؟!

بعد از رسول الله ج کسی معصوم نیست و همه انسان‌ها خطا کرده‌اند، پس بر انسان واجب است که چهار امر را انجام دهد:

1. انجام معروف.
2. امر بدان.
3. ترک منکر.
4. نهی از آن.

پس اگر در یکی از این مقامات چهارگانه خللی در او بود، درست نیست که دیگر امو را انجام ندهد، به همین جهت بر کسی که مرتکب محرمات می‌شود، واجب است که از آن نهی نماید، اگر چه خودش به آن عمل کرده است.

در این صورت، پس ریا در اقوال و اعمال یکی از مرض‌های کشنده است که بدان، شخص مستحق دوزخ و عذاب می‌شود. پس ظاهراً انسان عمل صالح انجام می‌دهد، اما باطنش مراقب مخلوقات بوده و راضی به ثواب آنان است، نه ثواب الله تعالی. بنابراین، به حمد و ستایش و شگفت‌زدگی مردم بسنده و کفایت می‌کند. این نوعی از نفاق است که سلف از آن پرهیز می‌کردند و می‌ترسیدند، چنانکه حسن بصری/ می‌گوید: «سوگند به ذاتی که جانم در ید او است! از آن در امان نیست، مگر منافق؛ و از آن نمی‌ترسد، مگر مومن». یعنی: ریا و نفاق، ایشان می‌ترسیدند که اعمالشان رد گردد، چنانکه الله سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ٢﴾ [الحجرات: 2]

(که مبادا در حالی‌که نمی‌دانید اعمال شما نابود گردد).

امام بخاری/ در صحیح خود بابی گشوده و در آن گفته است: «باب مخافة الانسان أن یحبط عمله وهو لا یشعر»، سپس حدیث انس بن مالکس را ذکر نموده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنَكِّسًا رَأْسَهُ فَقَالَ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ النبي ج: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[[18]](#footnote-18).

(نبی ج خواست از ثابت بن قیس دلجویی نماید. مردی گفت: ای رسول خدا! من می‌دانم کجاست و خبرش را برای شما می‌آورم. پس به نزد وی رفت، دید در خانه‌اش نشسته و سرش فرو افتاده است. گفت: تو را چه شده است؟ گفت: شر و بدی. او صدایش را بالاتر از صدای نبی ج نموده بود، پس عملش تباه گردیده بود و از اهل دوزخ شده بود. آن مرد به نزد رسول‌الله ج برگشت و ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد که چه و چه گفته است. نبی اکرم ج فرمودند: به نزد او برو و به وی بگو: تو از اهل دوزخ نیستی، بلکه از اهل بهشت می‌باشی).

فصل دوم:  
بیست دام ريا

و چون خطر ریا بزرگ است، واجب است که بدان اهمیت داده و از آن، راه‌ها، اسباب، مداخل و صورت آن برحذر داشته شود. بیست راه برای ریا ذکر می‌نماییم، صورت‌های متنوع ریا عبارتند از:

\* راه اول: اظهار و آشکار کردن عمل

بعضی از مردم به سخن گفتن از اعمالشان می‌پردازند، فضائل خود را نشر می‌دهند. بنابراین، هرجا که بنشینند، می‌گویند: فلان کار را کردم، فلان را صدقه دادم. یا می‌گوید: من حقیقتا توانایی آن را ندارم که در شب بیش از دو ساعت به قیام و عبادت بپردازم. توانایی ندارم هر روز روزه بگیرم، بلکه به همان روزه گرفتن روزهای دوشنبه و پنجشنبه اکتفا می‌نمایم. مقصود وی این است که قیام و صیام[ عبادت و روزه ] خود را به دیگران عرضه نماید.

و چه بسا عملی را آشکارا می‌کند، پس آن را در جلوی مردم انجام می‌دهد، تا اینکه او را ببینند و بدان خاطر ستایشش کنند؛ و برای همین، اصل در عبادت این است که: انسان آن را در خفا انجام دهد؛ چراکه این به اخلاص نزدیکتر است و از ریا به دور می‌باشد. پیامبر ج فرمودند: «أَيُّها النَّاسُ صلُّوا في بُيُوتِكُمْ، فَإنَّ أفْضَلَ الصَّلاَةِ صَلاَةُ الْمَرْءِ فِيْ بَيْتِهِ إِلاَّ الْمَكْتُوبَةَ»[[19]](#footnote-19).

(ای مردم! در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه‌اش بخواند، مگر نماز فرض [ که به جماعت و در مسجد خوانده می‌شود]).

و برای همین سنت این است که نمازهای نفل را انسان پنهانی و در خانه‌اش بخواند؛ زیرا این کار باعث رانده شدن شیطان شده و خانه‌هایی را که در آن نماز خوانده می‌شود، از قبر بودن دور می‌‌نماید، در آن آموزش خانواده و فرزندان برای نماز خواندن می‌باشد، همچنین ریا از آن دور می‌باشد. البته نوافلی که جماعت در آن‌ها مشروع هستند از این قاعده مستثنی است، مانند نماز کسوف، یا خسوف، یا استسقاء، یا عیدین ـ در نزد کسی که به استحباب آن قایل است ـ یا نماز تراویح، یا آنچه که شبیه به این‌ها است.

و مانند این‌: صدقه می‌باشد، الله ‌تعالی فرموده است: ﴿إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ﴾ [البقرة:271]

(اگر صدقه‌ها را آشکار کنید چه نیکوست، اگر آن‌ها را پنهان دارید و به تهی دستان بدهید، پس این برای شما بهتر است).

پس اصل در صدقه، پنهان دادن آن است و نباید آشکارا داده شود، مگر آنگاه که شخص از نفس خود مطمئن باشد که ریا بدان راهی ندارد، یا در آشکار بودن آن خیر و مصلحتی باشد؛ مانند تشویق دیگران به دادن صدقه، احیای سنت، مجبور کردن دشمن به این کار و یا مقاصد شرعی که شبیه به این‌ها است، اما آشکار کردن عمل به غیر این موارد، خلاف شرع می‌باشد.

و مثل این: کسی است که صدقه می‌دهد یا به عمل خیری می‌پردازد، تا نامش در روزنامه‌ها چاپ شود که وی نیکوکار بزرگی است، یا صدقه دهنده‌ی بزرگی می‌باشد، یا اینکه وی شخصی نیکوکار است و آنچه که بر او واجب نیست، می‌پردازد؛ یا فلان کار را کرده است، یا اینکه در گزارش‌های دولتی ثبت گردد. این کارها خیر و نیک خواهد بود، البته اگر نیت انسان در آن‌ها خیر باشد؛ مانند تشویق مردم به صدقه دادن، دعوت ایشان بدان کار، پیشی گرفتن در کارهای خیر و معروف، مجبور کردن دشمن به دادن صدقه، یا کارهایی شبیه به این‌ها؛ و ضد این‌ها، آنگاه است که قصد در آن‌ها ریا باشد. مقیاس و مهم، عمل قلب می‌باشد، چنانکه نبی ج فرموده است: «إنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرئٍ مَا نَوَى»[[20]](#footnote-20).

(تمام کارها به نیت (شخص) بستگی دارد و مکافات و مجازات هر کس، طبق نیتش است).

و الله ‌تعالی فرموده است: ﴿وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ١٣ أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ١٤﴾ [الملك: 13-14].

(گفتار خود را پنهان دارید یا آن را آشکار سازید، (به هر حال) او به آنچه در دل‌هاست، آگاه است. آیا کسی‌که (همۀ موجودات را) آفریده است، (از حال آن‌ها) نمی‌داند؟ در حالی‌که او باریک‌بین و آگاه است).

\* راه دوم: ادعاهای دروغ

مثل اینکه انسان به چیزی تظاهر کند که آن را انجام نداده است، پس ادعای چیزی را می‌نماید که در او نیست، بنابراین می‌گوید: وی مجاهدی شکیبا و صاحب مواقف مشهور و مشهودی است، چه بسا ادعا می‌نماید که وی در راه الله ‌تعالی مورد ابتلا و امتحان قرار گرفته و اذیت شده است، پس هرگاه با کسانی که شناختی از او ندارند حرف می‌زند، می‌گوید، من چنان گفتم و چنان کردم، من اذیت شدم و...بودم و...بودم؛ پس همیشه از گذشته حرف می‌زند، در حالی که بیشتر حرف‌ها و ادعاهایش دروغ و اندکی از آن راست می‌باشد، وی در مقابل مردم به این چیزها تظاهر می‌کند، وی می‌خواهد مورد عنایت و توجه مردم قرار گیرد و به مقام و منزلتی دست یابد. این کار از اول، خباثت و ناپاکی است؛ زیرا جامع هر آنچه است که در این مثل آمده است: "أحشفاً وسوء کیلة؟" یعنی: (خرمای بد و نامرغوب همراه با پیمانه کم و ناقص). پس این ریا است و به ذات خود در وقتش دروغگویی می‌باشد؛ نبی ج فرمودند: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَـمْ يُعْطَ كَلاَبِسِ ثَوْبَي زُوْرٍ»[[21]](#footnote-21)

(انسان خودنما به چیزی که به او داده نشده و ندارد، مانند پوشنده‌ی دو لباس ناحق (ريا و دروغ) است).

و چه بسیار گاهی انسان از شهری به شهری دیگر نقل مکان می‌نماید، پس خود را به اهل شهر جدید معرفی می‌نماید، نه از خلال اعمال صالحی که او را بدان بشناسند و برای ایشان نیکویی امتحان و جهاد و صبرش ثابت گردد، ولیکن خود را از خلال قیل و قال و ادعاهای دروغین معرفی می‌نماید. چنانکه گفته شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الدَّعاوَى ما لَمْ يُقِيمُوا عَلَيها |  | بَيِّناتٍ أَصْحابُها أَدْعِياءُ |

و ادعاهایی هستند که برای آن‌ها صاحبان ادعاها دلیلی ارائه نمی‌دهند.

و مانند آن، چیزی است که بعضی از عالِم نمایان اظهار علم می‌کند و می‌گوید: من همراه فلان شیخ بودم و علوم را از وی آموختم. من از مخلص‌ترین شاگردانش بودم، من را بر دیگران ترجیح می‌داد و مقدم می‌داشت، در هر وقت به من اجازه ورود می‌داد.

شخصی را می‌شناسم که ادعا می‌کند وی قرآن را با قراءات هفتگانه حفظ دارد، می‌گوید: علم را از تعدادی از استادان و مشایخ آموختم، پس نام تعدادی از اهل علم و دعوتگران در این زمان را ذکر می‌نماید؛ اما کسی که به حالش آگاه بوده و او را می‌شناسد، می‌داند که وی دروغگوی بزرگی است، وی قرآن را از رو به خوبی نمی‌تواند بخواند، چه رسد به اینکه آن را حفظ داشته باشد! یا اینکه به قراءات هفتگانه و غیره بخواند. بعضی از این مدعیان، این راه [دروغگویی ] را با مهارت بیشتری می‌پیماید، پس از علمای عصر ـ خصوصا آنانی که وفات یافته‌اند ـ، به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا آنان دوستان وی بوده‌اند نه استادانش، لذا داستان‌هایی را می‌بافد و می‌گوید: فلان شیخ برایم روایت کرد، به من گفت، به من خبر داد، با من ارتباط داشت، از من سوال کرد، پس مانند این گفته‌ها که دلالت بر خصوصیت و رفاقت وی دارد، بیان می‌کند. این‌ها چیزی جز انگیزه نفسی نیست، به دروغ ادعای ارتباط و علم آموزی از افرادی را می‌نمایدکه ذکر می‌کند. وقتی این نوع مرض قلبی در منتسبین به علم پیدا شود، این دردی زمین‌گیر است.

\* راه سوم: ریا بعد از اخلاص سرزده می‌آید

انسان کاری را برای رضای الله‌تعالی شروع می‌کند، پس برای رضای خدا نماز می‌خواند، یا برای رضای خدا صدقه می‌دهد، یا با صدای بلند خدا را یاد می‌نماید، پس چون بداند که مردم از کارش مطلع شدند، یا مراقب او هستند، به عمل خود می‌افزاید، بنابراین، نمازش را بیش از آنچه که نیت داشته طولانی می‌کند، یا بیشتر از آنچه که نیت داشته صدقه می‌دهد، یا بیشتر از آنچه که در اول امر می‌خواسته ذکر کند، ذکر می‌نماید؛ و مانند این را انجام می‌دهد که شایسته است ریا را از نفس خود دور کند، آنچه را که نبی ج به ابوبکر صدیق برای دفع ریا آموختند، بگوید: «اللَّهُمَّ إنِّي أَعُوذُ بِك أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ»[[22]](#footnote-22).

(الهی! ‌از اينكه آگاهانه به تو شرک بورزم، به تو پناه می‏آورم، به‌خاطر آنچه كه نادانسته [انجام می‏دهم] از تو آمرزش می‏طلبم).

پس چون ریا در قلبش جایگزین شود و عملی اضافی برای ریا و به‌خاطر مردم انجام دهد، یکی از این دو حالت را دارد، حالت اول: اگر این عمل جدایی باشد، مانند اینکه دویست درهم صدقه نماید، صد درهم اول برای رضای خداوندباشد، اما صد درهم دومی برای ریا و شهرت طلبی باشد، پس صد درهم اولی دارای پاداش و ثواب است، اما برای صد درهم دوم پاداشی نیست؛ بلکه گناه می‌باشد.

حالت دوم: اگر عملی جدا از هم نباشد، مانند نماز؛ برای آن ثوابی نیست، بلکه به سبب ریا باطل می‌گردد.

و عکس این چنان است: بعضی‌ها، از ریا در نفس خود می‌ترسند؛ و ترسشان بیشتر می‌گردد و چنان آن را بزرگ می‌دانند تا جایی که به وسواس می‌انجامد، و چه بسا به دلیل ترس از افتادن در ریا، عمل صالح را ترک می‌کنند؛ پس این مانند کسی است که گفته شده: «فَرَّ مِنَ الْمَوْتِ وَفِي الْمَوْتِ وَقَع»؛ یعنی: (از مرگ گریخت و به دام مرگ افتاد).

البته مقام اخلاص کامل، همان مراقبت الله ‌تعالی و رویگردانی و بریدن کلی از مخلوقات می‌باشد، پس کاری به‌خاطر مخلوقات انجام نمی‌دهد و کاری را به‌خاطر آنان ترک نمی‌کند.

\* راه چهارم: ترک عمل به‌خاطر مردم

از فضیل بن عیاض -رحمه‌الله ‌تعالی- قول شدیدی درباره کسی که عملی را به‌خاطر مردم ترک کند آمده است، او می‌گوید: «ترک عمل به‌خاطر مردم ریا می‌باشد و انجام عمل بخاطر مردم شرک است، اما اخلاص تو را از این‌ها به سلامت می‌دارد». از جمله، بعضی مردم، قبل از همه به مسجد می‌روند، پس چون مردم او را می‌بینند خجل شده و از ریا می‌ترسد، بنابراین، بعد از آن دیرتر می‌آید، حتی گاهی به همین علت نماز جماعت را از دست می‌دهد، سپس به همین کار عادت می‌کند، تا جایی که زود آمدن به مسجد از سنگین‌ترین چیزها برایش می‌گردد؛ و بعضی از مردم قرآن می‌خوانند و حفظ می‌کنند، پس هنگامی که مردم او را می‌بینند، یا قرائت، یا دعاهای او را می‌شنوند، از ترس ریا، خواندن قرآن را ترک می‌نماید؛ چه بسا شخصی سخنران، قاری قرآن، معلم، یا دعوتگر است، پس به سبب ترس از ریا، آن را ترک می‌نماید؛ این خطا و اشتباهی بزرگ می‌باشد؛ شایسته است بنده به مخلوقات توجه نداشته باشد، پس چیزی را به‌خاطر آنان ترک نکند، همچنان‌که برایش جایز نیست چیزی را به‌خاطر آنان انجام دهد.

و گاهی از اسباب ترک عمل، این است که: عملی را که انجام می‌دهد، در نظرش عملی بزرگ می‌باشد، مثل اینکه در نماز جمعه سخنرانی می‌نماید، یا بعد از نماز، کلماتی آسان و تاثیرگذار می‌گوید، در آن امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پس در آن هنگام به فکرش می‌رسد که این کاری بسیار بزرگ است، پس مردم درباره سخنان او به گفتگو خواهند پرداخت، بنابراین، نقل مجالس شده و سخن از او می‌گویند؛ بدین سبب، چیزی از خودخواهی در او داخل می‌شود، لذا این را در نفس خود احساس می‌کند، پس از ریا می‌ترسد، بنابراین سلامتی را به‌طور کلی در انجام ندادن آن کار می‌بیند، پس سخنرانی نمی‌کند و بعد از نماز برای مردم حرف نمی‌زند، این دام قديمی ابلیس می‌باشد، ولیکن علاج حقیقی آن این است که: به قیام به اعمال صالح ادامه دهد، اما آن را در نفس خود کوچک بشمارد، نفس خود را به این عادت دهد که به حرف مردم متکبر و مغرور نشود، پیوسته به سبب قصورش در اعمال، همچنین دیدن عیوب خویش، از خود حساب بگیرد؛ تا جایی که ستایش یا مدحی را شنید، خواهان و طالب آن نباشد، اگر چنین باشد، گفته مردم هیچ ضرری برایش ندارد، بلکه وی چنان است که رسول الله ج فرموده است: «تِلْكَ عاجِلُ بُشْرَى المؤمن»[[23]](#footnote-23)

(این بشارتی است که فورا به مومن داده شده است).

\* راه پنجم: آشکار کردن عبادت به روش نرم و پوشیده

گاهی انسان ظاهرا در خفی عبادت می‌نماید، لیکن سعی می‌نماید با روشی غیر مستقیم مردم را از آن آگاه کند، مانند کسی که بدون سر و صدا و به آرامی تسبیح می‌گوید یا استغفار می‌کند، لکین لب‌هایش را به‌گونه‌ای حرکت می‌دهد که دلالت بر آن می‌نماید، او در حال ذکر نمودن است؛ یا احیانا صدایش را بالا می‌کند تا به مردم بشنواند، پس آنان او را مدح و ستایش کنند، این روشی مخفیانه و دقیق است، تمام کارها به نیت (شخص) بستگی دارد و مکافات و مجازات هرکس، طبق نیتش است؛ پس اگر بدون قصد ریا باشد، سخن گفتن مردم از او، برایش ضرری ندارد، اما اگر عمل را به‌خاطر نمایاندن به مردم انجام دهد، بدون تردید در بین ریا و تظاهر به اخلاص جمع کرده است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ١٣ أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ١٤﴾ [الملك: 13-14].

(گفتار خود را پنهان دارید یا آن را آشکار سازید، (به هر حال) او به آنچه در دل‌هاست آگاه است. آیا کسی‌که (همۀ موجودات را) آفریده است، (از حال آن‌ها) نمی‌داند؟ در حالی‌که او باریک‌بین و آگاه است).

و از جمله: چون برای ایشان غذا آورده شود، می‌گوید: امروز پنجشنبه است، وی با این گفته‌اش خبر می‌دهد که وی عادتا روزهای پنجشنبه را روزه می‌گیرد، حال آنکه نبی ج دستور دادند و فرمودند: «مَنْ دُعِيَ إلَى طَعَامٍ إلَى أَنَّهُ إنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَأْكُلْ، وَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَدْعُ لَهُمْ»[[24]](#footnote-24).

(هرکس برای غذایی دعوت شد، بر او است که اگر روزه نداشت از آن بخورد، اما اگر روزه داشت، برای صاحب غذا دعا کند).

مثل اینکه بگوید: خداوند به شما، غذا، نوشیدنی و رزق شما برکت بدهد، یا چیزهایی از این قبیل بگوید.

\* راه ششم: تظاهر به تواضع

گاهی انسان تظاهر به تواضع، عیب نفس، ملامت، دشنام و توبیخ آن می‌نماید، در هر مناسبتی به خود نسبت عیب و نقص می‌دهد، پس می‌گوید: من مسکین هستم، الله یاری رساننده است؛ عمل ما چیزی نیست. همانا قصد وی از این گفته‌ها، اظهار تواضع است، بلکه گاهی نفس خود را دشنام می‌دهد، فرقی نمی‌کند که معتقد به این است که نفسش را چیزی نمی‌بیند، یا بدون اعتقاد این را می‌گوید؛ پس همیشه این را اظهار می‌کند، تا اینکه شیطان به او نزدیک شده و می‌گوید: بشارت باد بر تو! از ریا نجات یافتی، حال آنکه شیطان او را از وجهی دیگر به ریا می‌کشاند و آن دو رویی و نفاق در تواضع، همچنین نکوهش نفس و عیب آن است؛ حال آنکه واجب است راه میانه را بپیماید، یعنی نه نفس خود را آشکارا دشنام دهد، نه آن را مدح و ستایش کند.

\* راه هفتم: آشکار کردن عیوب دیگران

گاهی شیطان از جهت عیب گرفتن به دیگران، شخص را می‌فریبد، لذا شخص با عیب گرفتن از دیگری، نفس خود را به نجات و سلامتی از این عیبی که دیگران را بدان متهم می‌کند، پاک می‌داند، پس می‌گوید: فلانی ـ العیاذ بالله ـ هرگز شب به عبادت نمی‌پردازد، یا فلانی هرگز روزه نمی‌گیرد، یا فلانی ـ با وجود اینکه از من ثروتمندتر است ـ هرگز دستش برای خیر باز نمی‌شود. مقصدش این است که من مثل آنان نیستم، پس من نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم، صدقه می‌دهم. حال آنکه اگر عاقل باشد، باید بگوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لِنَفْسِـيَ أَبْكِي لَسْتُ أَبْكِي لِغَيْرِهَا |  | لِنَفْسِيَ فِي نَفْسِي عَنِ النَّاسِ شَاغِلُ |

به جانم سوگند! گریه می‌کنم و گریه‌ام برای غیر نفسم نیست \*\*\* به جانم سوگند! که مشغول شدن به نفسم، مرا از دیگر مردم باز می‌دارد.

یا چنانکه شافعی فرموده، بگوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لِسَانَكَ، لا تذكُرْ به عَوْرَةَ امِرىءٍ |  | فعندك عَوْرَاتٌ و لِلنَّاس أَلسُنُ |
| عينك إن أبدت إليك معايباً |  | فصُنها و قل: يا عين للناس أعينُ |

زبانت را به زشت گویی کسی باز نکن \*\*\* چرا که همه وجود تو زشتی است و مردم زبان‌ها دارند.

و اگر چشمت عیوبی از دیگران را بر تو آشکار کرد\*\*\* آن را فروبند و بگو: ای چشم! مردم چشم‌ها دارند.

عیب‌جویان و غیبت کنندگان در عیب گرفتن از مردم و غیبت ایشان راه‌هایی و فنونی دارند؛ بدان وسیله آنان را جدا کرده و چنین بنمایند که خودشان از آنان برتر و افضل می‌باشند. شیخ الاسلام ابن تیمیه / می‌گوید[[25]](#footnote-25): و بعضی از ایشان به قالب‌های گوناگونی غیبت می‌نمایند، گاهی به قالب دیانت و صلاح، پس می‌گوید: عادت من این است که کسی را جز به خیر و خوبی یاد نمی‌کنم، من غیبت و دروغ را دوست ندارم، همانا شما را از احوال وی با خبر کردم؛ و می‌گوید: به خدا سوگند وی بیچاره است، یا شخص خوبی است؛ ولیکن چنین و چنان است. گاهی می‌گوید: ما را به غیبت او نینداز، خداوند ما و او را بیامرزد؛ هدف وی از این گفته‌ها، کم عقل شمردن و ناچیز شمردن او است. پس در قالب صلاح و دیانت، غیبت می‌کند، با این کار می‌خواهد خدا را فریب بدهد، چنانکه مخلوق را فریب می‌دهد، مردمان بسیاری را از این گروه می‌بینیم که به شکل‌های مختلفی، این‌گونه غیبت می‌کنند.

بعضی از ایشان دیگران را با ریا بالا می‌برند، در واقع می‌خواهند خود را بالا ببرند، پس می‌گوید: کاش دیشب در نماز برای فلانی دعا می‌کردم؛ چون به من خبر رسیده که وی چنین و چنان است. بدین‌وسیله می‌خواهد خود را در نزد کسی که به او معتقد است، بالا ببرد. یا می‌گوید: فلانی تن پرور و کند ذهن است؛ قصد وی مدح خود و اثبات معرفتش است، می‌خواهد بگوید خودش از او برتر می‌باشد.

بعضی در قالب تمسخر و شوخی غیبت می‌نمایند، با استهزاء و همانندی و شباهت، دیگری را می‌خنداند، هدفش از این کار کوچک و حقیر شمردن شخصی است که ادایش را در می‌آورد.

بعضی در قالب تعجب، غیبت می‌کنند، پس می‌گوید: از فلانی در تعجبم که چگونه چنین و چنان نمی‌کند؟! از فلانی در تعجبم که چگونه از وی چنین و چنان سرزده است، چگونه چنین و چنان کرده است؟! پس نام آن شخص را در معرض تعجب می‌آورد.

بعضی در قالب دلسوزی غیبت می‌نمایند، پس می‌گوید: بیچاره فلانی، از آنچه بر او می‌گذرد، اندوهگینم، از این حالتی که برای او اتفاق افتاده ناراحتم. کسی‌که این‌ها را می‌شنود، گمان می‌کند وی برای آن شخص اندوهگین و متاسف است، حال آنکه قلبش سرشار از خوشی است، اگر قدرت داشته باشد، بر مصایب آن شخص می‌افزاید، چه‌بسا که این‌ها را در نزد دشمنان آن شخص بازگو می‌کند تا دل آنان خنک شود. اینگونه رفتار، از بزرگترین امراض قلوب و فریب دادن خدا و خلق خدا می‌باشد.

و بعضی در قالب خشم و انکار منکر غیبت می‌نمایند، در این باب، بسیار چیزها می‌گوید؛ اما قصدش غیر از آنچه است که آشکار می‌نماید. والله اعلم.

\* راه هشتم: محافظت از وجاهت و منزلت

وقتی انسان در بین مردم شناخته شد که وی اهل خیر و صلاح است، پس شخص دوست دارد در نزد مردم از این طریق کسب مقام و منزلت کند. انسان از این می‌ترسد که منزلتش تضعیف گردد، اگر در چیزی مورد ستایش قرار گیرد، آن را در دیگر چیزها گسترش داده، یا آن را برای مردم ـ نه به‌خاطر دینداری ـ آشکار نموده و انجام می‌دهد. این کارها را می‌کند تا منزلتش در نزد مردم حفظ شود. گاهی سخن می‌گوید و وعظ می‌نماید، این برای آن نیست که چیزی او را به وعظ کردن واداشته باشد، بلکه چنین احساس می‌کند که دیگران منتظر سخن گفتن و وعظ او هستند، پس دوست ندارد بدون سخن گفتن مجلس را ترک کند، چون مردم را در حال سکوت می‌بیند، اگر چه مقصودش این نیست که درباره وی سخن بگویند، اما مقصودش این است که: از شخصیت و منزلت و مقامش در نزد آنان محافظت کند، این روشی پیچیده و پنهان است؛ زیرا اعمال بستگی به نیت‌ها دارد، پس اگر اراده‌اش رضای خداوند سبحان باشد، برای این کارش به او ثواب داده می‌شود، اما چون نیت وی حفظ مقامش در نزد مردم است، پس چیزی جز نیتش به او داده نمی‌شود.

\* راه نهم: سخن گفتن از آنچه که دلالت بر عابد بودن دارد

از جمله، انسان سخنانی را می‌گوید که دلالت بر آن می‌نماید که وی بعضی طاعات را انجام می‌دهد، مثلا می‌‌گوید: هرگاه بنده قرآن زیاد بخواند، زبانش با قرآن خواندن تسلیم وی می‌شود، در خواندن قرآن مطیع او می‌گردد، خصوصا که در قیام و عبادت شبانه قرآن بخواند. مقصودش این است که: وی چنین کاری را کرده و آزموده است. یا دیگری می‌گوید: بعضی از مردم گمان می‌کنند که روزه گرفتن سخت است و همراه با مشقت و مشکلات می‌باشد، هرکس که این را آزمایش کند می‌بیند که سخت نیست، در آن مشقت و مشکلاتی وجود ندارد. مقصودش این است که: وی از اهل این عبادت می‌باشد. گاهی علمش را از دیوان مخفی و پنهانی به دیوان آشکار منتقل می‌کند، مثل کسی که می‌گوید: فلانی دیشب نیم ساعت جلوتر اذان داد. مرادش این است که: این عادت وی می‌باشد که قبل از فجر به عبادت می‌پردازد. برای همین وقتی که سعید بن جبیر به یارانش گفت: چه کسی ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد، دیده است؟ حصین بن عبدالرحمن گفت: من. سپس رفع اشتباه نمود و گفت: اما من برای نماز بیدار نبودم، و لیکن چون گزیده شده بودم، بیدار بودم.[[26]](#footnote-26)

پس وی فوراً این را نفی کرد که نماز می‌خوانده است، لذا گفت: من را حشره‌ای گزیده بود. پس همین سبب بیداری من بوده است. این نشان دهنده آن است که سلف، مدح نفس و ذکر محاسن را ترک کرده و دوست نداشتند؛ چراکه می‌دانستند، اگر قصدشان ریا و دوست داشتن ستایش شدن باشد، اعمالشان حبطه و برباد می‌گردد و اگر قصدشان ریا نباشد، عمل خود را از دیوان سری و مخفی به دیوان آشکار و علنی انتقال داده‌اند، پس ثواب آن کم می‌گردد و از پاداش کاسته می‌شود.

\* راه دهم: اینکه انسان خود را برتر از منزلتش بداند

مثلا به بابی از ابواب علم توجه نماید، دقایق و مسایل آن را غور و بررسی کند، مراجع آن را بداند، بعضی نصوص آن را، بعضی اقوال و بعضی کتب را حفظ کند، پس چون مجلس بزرگی را ببیند، شروع به سخن گفتن کند، پس بگوید: فلانی گفته، فلانی گفته. مسائل را مورد به مورد با دلایل آن با ذکر کتاب و جزء و صفحه بیان نماید، پس آنچه را که حفظ کرده، بخواند. مقصودش این است که مردم بگویند: وی عالم است؛ پس با انگشت او را نشان دهند، سپس درباره اموری که از او دیده‌اند، سخن بگویند. گاهی عبارات را با طول و تفصیل بیان کند، عباراتی که جز اهل علم صلاحیت آن را ندارند. گاهی می‌گوید: نظر من چنین و چنان است. به فکر من، کار چنین و چنان می‌باشد؛ آنچه که برای من آشکار شده، این است، یا کسانی که درباره این مسئله گفته شده، من می‌گویم...... عباراتی را بیان کند که از شأن اهل علم و تحقیق و نظر است، از شأن ضعفاء و ابتدایی‌ها نیست. برای همین یکی از ایشان گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يقولون: هذا عندنا غير جائز |  | فمن أنتم حتى يكون لكم (عِنْدُ)؟ |

می‌گویند این در نزد ما غیر جایز است \*\*\* شما کی هستید که برای شما نزدی باشد؟

\* راه یازدهم: غیبت اهل علم

بعضی از افراد را شیطان فریب می‌دهد و به غیبت کردن از علما، یا رد آنان می‌اندازد. او با این کار می‌خواهد برتری علمی خود را آشکار کند؛ پس در رد فلان و ساکت کردن وی علناً سخن می‌گوید، می‌گوید: فلانی شاهد و ناظر بود که با حجت او را ساکت کرده و بر او غلبه نمودم.... یا با این حرف‌ها جایگاه او را به تزلزل در می‌آورد تا برتری خود را نشان دهد، چه بسا برای آنان دعا می‌کند تا دلسوزی و حرص خود را نسبت به آنان آشکار نماید، پس می‌گوید: فلانی ـ خداوند ما و او را بیامرزد ـ چنین گفت و چنان کرد؛ و فلانی ـ به خدا پناه می‌بریم از خواری و ذلت ـ در مثل این افتاده است، چه بسا که دلسوزی و ترحم خویش را نسبت به او چنین آشکار می‌کند: بیچاره فلانی، به فلان چیز دچار شده است، گاهی چیزی از رویگردانی و اعراض را نشان می‌دهد، پس هرگاه در نزد وی از این انسان یادآوری شود، از آن اعراض می‌کند، یا می‌گوید: چیزی از او نگو، خداوند عیوب ما و او را بپوشاند؛ یا می‌گوید: او را رها کن، قابل این حرف‌ها نیست؛ یا ما را از غیبت معذور و دور بدار. مقصودش تحقیر آن انسان است، لیکن به طریقه وقار و زیرکی، این را کسی درک نمی‌کند، مگر شخص دانا.

\* راه دوازدهم: طلب علم برای شهرت

بعضی را شیطان از راه طلب علم و توسعه و فراخی در آن می‌فریبد. قصدش آن است که مفتی شود و فتوی دهد، یا عالمی شود که نامش برده و ذکر گردد، یا نویسنده و مصنفی شود که کتبش رایج پیدا کند، یا دعوتگری شود که مردم در اطراف او جمع شوند؛ در صحیح مسلم از نبی ج روایت است که اولین کسانی که آتش آنان را می‌سوزاند سه گروه هستند، و از جمله: «...وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيْهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيْكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ، وقَرَأْتَ الْقُرْآن لِيُقَالَ: هُوَ قَارِيءٌ، فَقَدْ قِيْلَ، ثُمَّ أُمِرَ، فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ في النَّارِ....»[[27]](#footnote-27).

(و نیز مردی است که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است، آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد، آن را می‌شناسد؛ خداوند به او می‌گوید: با این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ می‌گوید: علم آموختم و آن را یاد دادم و برای رضای تو قرآن خواندم، می‌گوید: دروغ گفتی، علم آموختی تا گفته شود: عالم است! و قرآن خواندی تا بگویند: قاری است و گفته شده است؛ سپس در مورد او فرمان صادر می‌گردد و بر روی صورتش کشانده می‌شود و تا در دوزخ انداخته می‌شود).

و مانند این درباره مجاهد و صدقه دهنده برای ریا و شهرت خواهی گفته شده است.

سپس مانند این انسان، کسی است که دارای مقام و منزلتی علمی می‌باشد، از وی از مسئله‌ای سوال می‌شود، وی آن مسئله را نمی‌داند و درک نمی‌کند، بنابراین، می‌ترسد بگوید: " الله اعلم = خدا داناتر است"، یا " لا ادري = نمی‌دانم "، چون جایگاه و هیئت او در نزد مردم سقوط می‌کند، پس به وی بدگمان می‌شوند، از او روی برمی‌گردانند، عوام می‌گویند: چگونه این را نمی‌دانی در حالی که چنین منزلتی داری؟! پس شیطان و نادانان او را مغرور می‌سازند تا جایی که با نادانی فتوی می‌دهد، لذا گمراهِ گمراه کننده به دوزخ می‌‌افتد.

برای همین وقتی یکی از اهل علم به منبر رفت، از وی سوال شد، گفت: " لا ادري = نمی‌دانم ". یکی از حاضرین گفت: اینجا مقام لا ادري نیست، اینجا مقام علما می‌باشد. گفت: من به اندازه علم خویش ترفیع یافتم، اگر به اندازه نادانی خود ترفیع می‌یافتم، به آسمان می‌رسیدم. امام مالک/ گفته: «هرگاه عالم کلمه نمی‌دانم را ترک کند، با جنگاور و جنگ روبرو می‌شود».

\* راه سیزدهم: تظاهر به خشوع

گاهی شیطان بعضی را فریب می‌دهد تا تظاهر به تواضع و خشوع نماید. پس دستش را باز می‌کند، شانه‌هایش را بالا می‌گیرد، سرش را پائین می‌اندازد، تظاهر به خشوع و ضعفی می‌نماید که در سنت دیده نمی‌شود، این کارش از روی اخلاص نیست؛ عبدالله قرشی گفته: عمر بن خطابس جوانی را دید که در نماز سرش را پائین انداخته است، پس به وی گفت: این چه حال است؟ سرت را بالا بگیر، جوانی را ديد سر فرو افكنده، گفت: ای فلان، سر خود بلند كن، هركس فزونتر از آنچه در دل خشوع دارد، از خود خشوع نشان دهد، منافق است[[28]](#footnote-28). سنت در این مورد شناخته شده و معروف است: نگاه کردن به محل سجود، گذاشتن دست‌ها یکی بر روی دیگری، ـ دست راست بر روی دست چپ ـ بر روی سینه، یا بر روی شکم، چنانکه این روش جمهور اهل علم می‌باشد، این‌ها در حدیث وائل بن حجر آمده است، این حدیث صحیح‌ترین حدیثی است که در این مورد[[29]](#footnote-29) روایت شده است، همچنین انسان باید در قیام و قعود، رکوع و سجودش میانه روی را رعایت کند، چنانکه نبی ج هدایت و راهنمایی نموده است.

و گاهی شیطان قاری قرآن را با گریه کردن فریب می‌دهد، تاجایی که مردم از قرائت او به حال خشوع افتاده و با شنیدن صدای گریه او، به گریه می‌افتند. وقتی جمعیت زیادتر باشد بر گریه‌اش می‌افزاید و قرائت را قطع می‌نماید؛ اما در دعای قنوت، تو و شنونده از زیاده روی و سجع در دعا و تفصیل آن تعجب می‌نمایی، این کار برای گریاندن مردم انجام می‌شود.[[30]](#footnote-30) قاری، آیات بزرگی را که در آن، وعده و وعید، زجر و تهدید و تخویف هست می‌خواند، اما نه خودش و نه دیگران گریه نمی‌کنند! ولی چون دعای قنوت را می‌شنوند، بانگ ناله و زاری و گریه بلند می‌شود.

ابن جوزی/ در کتاب نفیس (تلبیس ابلیس) در خود را به خشوع زدن و سر را پائین انداختن و اقامه شریعت، تلبیس ابلیس را ذکر نموده و گفته: چون خوف خدا در دل باشد، خشوع ظاهر شود، صاحب آن، توان دفع آن را ندارد، اما آنچه مذموم است خشوع نمايی و حالت گريه به خويش گرفتن و سر فرو افكندن است كه مردم، زاهدش بدانند و دستش را ببوسند، وقتی به او گفته شود: برای ما دعا کن، پس چنان برای دعا کردن آمادگی دارد که گویا با دعای او اجابت نازل می‌گردد، از ابراهیم نخعی برای ما نقل شده، چون به وی گفته شد: برای ما دعا کن، این را دوست نداشت و سراسیمه می‌گردید.

از خائفان كسی باشد كه از شدت خواری و شرم از خدای، سر به آسمان بلند نمی‌كند، اين فضيلتی نيست، هيچ خشوعی از خشوع پيغمبر ج بالاتر نیست؛ در صحیح مسلم در حدیثی از ابوموسی آمده که گفته: رسول‌الله ج سرش را بسیار به سوی آسمان بلند می‌کرد[[31]](#footnote-31). این حدیث، دلیلی است بر استحباب نگاه کردن به سوی آسمان برای عبرت گرفتن از آیات آن، خدای تعالی فرموده است: ﴿أَفَلَمۡ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوۡقَهُمۡ كَيۡفَ بَنَيۡنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٖ٦﴾ [ق: 6].

(آيا آنان به آسمان بالاى سرشان نگاه نكردند كه چگونه ما آن را بنا كرده‏ايم، و چگونه آن را (به‌وسيله ستارگان) زينت بخشيده‏ايم و هيچ شكاف و شكستى در آن نيست؟!).

و نیز فرموده است: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [يونس: 101]

(بگو: بنگريد كه چه چيزى در آسمان‌ها و زمين است؟).

این آیات و حدیث، رد بعضی از متصوفینی است که سال‌ها می‌گذرد، ولی به گمان خویش به‌خاطر ترس و خواری به آسمان نمی‌نگرند. ابی سلمه بن عبدالرحمن گفته است: اصحاب رسول‌الله ج منحرف نبودند و خود را به مردن نمی‌زدند، آن‌ها در مجالس‌شان شعر می‌خواندند و از دوران جاهليتشان ياد می‌كردند، اما موقعی كه یکی قصد دينش را می‌كرد (از شدت غضب) چشمشان مثل ديوانه در كاسه به گردش در می‌آمد. کهمس بن حسین گفته: شخصی در نزد عمر بن خطابس آهی کشید، به‌گونه‌ای که گویا اندوهگین است. پس عمر مشتی بر سینه او زد، یا گفت: لگدی به او زد. عاصم بن کلیب جمری گفته: با ابی عبدالرحمن بن اسود که در حال راه رفتن بود برخورد نمودم، وی وقتی حرکت می‌کرد، با گردن کج در حالت ترس از کنار دیوار حرکت می‌کرد، به او گفتم: تو را چه شده است که هر وقت حرکت می‌کنی در کنار دیوار حرکت می‌نمایی؟ به خدا سوگند، هرگاه عمرس راه می‌رفت محكم قدم بر می‌داشت و می‌گذشت، صدايش درشت و بلند بود.

ابوخیثمه گفته: شفا دختر عبدالله عده‌ای جوان را ديد كه آهسته راه می‌روند و آهسته حرف می‌زنند. پرسيد: اين‌ها چه کسانی هستند؟ گفته شد: اين‌ها ناسكانند، گفت: ناسک راستين عمرس بود، به خدا سوگند وقتی حرف می‌زد همه می‌شنيدند، وقتی راه می‌رفت سریع حرکت می‌کرد، اگر كتک می‌زد، دردناک می‌زد. ـ با اختصار[[32]](#footnote-32) ـ.

\* راه چهاردهم: بزرگداشت بعضی از اعمال ظاهری، اگرچه بر خلاف سنت باشد

بعضی از مردم در چشمشان عملی از اعمال ظاهری بزرگ می‌نماید، شیطان او را با این عمل فریب می‌دهد و مغرور می‌سازد، اگرچه این عمل بر خلاف سنت باشد، یا بر خلاف شریعت باشد؛ به عنوان مثال: بسیارند جوانانی که به جهاد در راه خدا علاقه دارند، جهاد عملی بزرگ است، حتی نبی ج ـ چنانکه در صحیح آمده است ـ فرموده‌اند: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ»[[33]](#footnote-33).

(در بهشت، صد درجه وجود دارد كه خداوند آن‌ها را برای مجاهدين راه خود، مهيا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه ديگر، به اندازه فاصله بين زمين و آسمان می‌باشد).

و همچنین آن حضرت ج درباره اسلام فرمودند: «وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[[34]](#footnote-34).

(و قله آن، جهاد در راه خدا است).

خدای تعالی جهاد را از برترین اعمال قرار داده است، چنانکه فرموده است: ﴿۞أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٩ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ٢٠ يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ٢١ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ٢٢﴾ [التوبة: 19-22].

(آیا آب دادن به حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را، همچون (عمل) کسی‌که به الله و روز قیامت ایمان آورده، در راه الله جهاد کرده است، برابر می‌گیرید؟! (خیر، آن‌ها) نزد الله برابر نيستند، الله گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. (مقام) کسانی‌که ایمان آوردند، هجرت کردند، با اموال‌شان و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند، نزد الله برتر (و بلندمرتبه‌تر) است، آن‌ها همان رستگارانند. پروردگارشان آن‌ها را به رحمتی از نزد خود و خشنودی (خویش) و به باغ‌هایی (از بهشت) که درآن نعمت‌های جاودانه دارند، بشارت می‌دهد. همواره در آن جاودانند، بی‌گمان اجر (و پاداش) بزرگ نزد الله است).

پس جهاد، باب بزرگی از ابواب بهشت می‌باشد؛ ولیکن جهاد برای خدا ضوابط و اسباب و شروطی دارد، لذا شایسته است مجاهد احکام جهاد را بداند، تا اینکه بداند چگونه جهاد کند، در کجا جهاد نماید، چه وقت جهاد کند، در زیر کدام پرچم جهاد نماید، چنانکه بر مجاهد لازم است برای اصلاح نیت خود با نفسش نیز جهاد کند. چه بسیارند کسانی که در بین دو گروه به جنگ می‌پردازند، اما خدای تعالی از نیت آنان آگاه است و بس. در صحیحین در حدیثی از ابوموسیس آمده که نبی ج فرمودند: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»[[35]](#footnote-35).

(هركس به‌خاطر سرافرازی دين خدا بجنگد، اين جنگ، جهاد در راه خداست).

مردی همراه رسول‌الله ج با کفار جنگ نمود و کشته شد، آن حضرت فرمودند: «إنِّی رَأیته فِی النَّار»[[36]](#footnote-36) یعنی: (او را در دوزخ و آتش می‌بینم). مردم رفتند و او را جستجو کردند، دیدند عبایی را دزدیده است. مرد دیگری همراه رسول‌الله ج با کفار جنگ کرد، پس چون جراحات وی زیاد و دردآور بود، دسته شمشیرش را بر روی زمین گذشت و نوک آن را بر روی سینه‌اش قرار داد، سپس خود را بر روی آن انداخت، شمشیر به شکمش فرو رفت و از پشتش بیرون شد[[37]](#footnote-37)، پس وفات کرد. پیامبر ج خبر دادند که وی در دوزخ است ـ پناه می‌بریم به خدای تعالی ـ.

در این صورت، تصحیح نیت لازم است، همچنین علم و معرفت نیز لازم است.

درباره حماسه جهاد فرزندان اسلامی بسیار نوشتند،آن را بزرگترین نشانه قهرمانی و شجاعت و برتری بر دنیا نوشته‌اند، جوانانی را می‌بینیم که غرق در لذت‌ها و خوشگذرانی‌ها می‌باشند، پس دست از همه این لذایذ و خوشگذرانی کشیدند، از اماکن رفاه و تنعم و راحتی و آسایش، بلکه از رفتن به اماکن لهو و لعب با همسالان و دوستان، دست برداشتند و به‌سوی جبهه‌ها رفتند، به دنبال مرگ در راه خدا رفتند، به اماکن جهاد چون افغانستان، فلسطین، چچن، بوسنی و غیره رفتند، در این مورد داستان‌ها و قهرمانی‌هایی است، بطون کتاب‌ها سرشار از این داستان‌ها و قهرمانی‌هاست.

این مصداق خبری است که نبی ج دادند، آن حضرت فرمودند: جهاد تا روز قیامت ادامه دارد. علی‌رغم همه ظروف و تخلفی که امت بر آن هستند، باز هم جهاد ادامه دارد؛ برای همین در صحیحین از ابن عباسب روایت شده که گفته: نبی ج فرمودند: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا»[[38]](#footnote-38).

([از اين پس] هجرتی [از مكه]وجود ندارد، اما جهاد و نيت آن، باقی است. هرگاه دعوت به جهاد شديد، جهاد كنيد).

ولیکن باید دانست که ناگزیر جهاد باید با اجازه والدین باشد، اما بعضی بدون اجازه پدر و مادر به جهاد می‌روند؛ زیرا در حدیث آمده است: « سَأَلْتُ النَّبِيَّ ج: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: « بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[[39]](#footnote-39).

(از نبی اكرم ج سؤال كردم: كدام عمل نزد الله پسنديده‏تر است؟ فرمود: «نمازی كه در وقت خودش، خوانده شود». عرض كردم: بعد از آن؟ فرمود: «نيكی به پدر و مادر». عرض كردم: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا»).

می‌بینیم که نیکی به پدر و مادر را بر جهاد در راه خدا مقدم داشته است. در حدیثی دیگر آمده است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ج فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ»[[40]](#footnote-40).

(مردی نزد نبی اكرم ج آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آن‌حضرت ج پرسيد: «آيا پدر و مادرت، زنده‌اند»؟ گفت: بلی. رسول خدا ج فرمود: «جهاد تو، خدمت به آن‌ها ست»).

در روایتی دیگر آمده است: «أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي جِئْتُ أُرِيدُ الْجِهَادَ مَعَكَ أَبْتَغِي وَجْهَ اللَّهِ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَقَدْ أَتَيْتُ وَإِنَّ وَالِدَيَّ لَيَبْكِيَانِ. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَيْهِمَا فَأَضْحِكْهُمَا كَمَا أَبْكَيْتَهُمَا»[[41]](#footnote-41).

(مردی به نزد رسول‌الله ج آمد و گفت: ای رسول خدا! من آمده‌ام و می‌خواهم برای رضای خدا و سرای آخرت همراه شما جهاد نمایم؛ وقتی که آمدم پدر و مادرم گریه می‌نمودند. آن حضرت ج فرمود: به سوی آن دو برگرد، پس آنان را شاد و خندان گردان، چنانکه آنان را به گریه انداختی).

پس بعضی را شیطان از جهت این امری که خلاف شریعت است فریب می‌دهد، پس برایش ـ مثلا ـ بعضی از فرایض را زینت می‌دهد، اگرچه غیر از آن فرض، فرض‌های دیگر لازم و واجب باشد؛ پس وی را به این فریب داده تا دیگر فرض‌ها را ترک می‌کند، چه بسا برایش این امر را زینت می‌دهد که جهاد فرض عین است. این از مسائل دشوار و پیچیده است که جز ائمه اهل علم نمی‌تواند بدان فتوا دهد. گاهی افراد به کسانی که جهاد نکردند و به جهاد نرفتند، عیب می‌گیرند، او را از گروه نشستگان می‌شمارند.

گاهی بعضی از ایشان از مشاهده جهاد حرف می‌زند، پس می‌گوید: چنان دیدم، چنان کردم، برای من کراماتی چنین و چنان حاصل شد؛ گاهی بعضی از ایشان ادعاهایی می‌کنند که خلاف واقعیت است، یکی از ایشان را دیدم که دستش را بسته بودـ مثلا ـ گمان می‌کرد که دستش در یکی از جنگ‌ها دچار آسیب شده است. وقتی درباره‌اش تحقیق کردم، برایم روشن شد که ادعای چیزی را می‌نماید که نکرده است، ادعای امری را می‌نماید که برایش رخ نداده است.

ائمه سلف از سختگیرترین مردم بودند تا از ریا محفوظ بمانند، خصوصا در میدان‌های جهاد.

عبدة بن سلیمان مروزی گفته: با گروهی برای جنگ با روم رفتیم، مردی قوی و پیکارجو از مردان روم مبارز طلبید، هیچ یک از مسلمین به نبرد با او نرفت، مگر اینکه آن مرد رومی آنان را با ضرب شمشیر کشت. ترس شدیدی در بین مسلمان به‌وجود آمد، پس مردی که دهان و بینی خود را پوشانده بود از بین مسلمین به نبرد با او رفت، وی با ضربه‌ای آن مرد رومی را کشت، سپس با همان حالتی که دهان و بینی خود را پوشانده بود به میان صفوف مسلمانان برگشت. پس به استقبال او رفتم و دستمالی را که با آن دهان و بینی خود را پوشانده بود از صورتش برداشتم، تا ببینم وی کیست. دیدم وی، امام، نقاد دانا، فقیه، محدث، صدقه دهنده، یعنی عبدالله بن مبارک است. وی از اینکه دستمال را از صورتش برداشته بودم خشمگین و ناراحت شد، و گفت: ای فلانی! تو این کار زشت را با ما انجام دادی؟! [یعنی: ما را رسوا کردی و اعمال ما را برملا نمودی].

ببین که چگونه در پوشیدن عمل خویش و عدم آشکار کردن آن تلاش می‌نمودند، سپس ببین که چگونه توانایی و استطاعت داشتند تا در بین همه اعمال صالح از علم، فقه، جهاد، صدقه و دیگر اعمال صالح جمع نمایند؟!

\* راه پانزدهم: تطاهر به غیرت دینی

و از جمله اینکه بعضی از صالحین با اهل منکرات و معاصی حرف می‌زند، در این مورد بسیار و طولانی سخن می‌گوید، شرح و تفصیل می‌دهد و گریه می‌کند؛ و گاهی هم دشنام می‌دهد و می‌ترساند، در این باره بسیار مبالغه می‌نماید. مقصودش این است که بگویند: وی نسبت به محرمات بسیار غیرت دارد، برای خدا و رسولش ج و مومنین سخت خشمگین می‌گردد؛ اما نمی‌داند تلبیسی که در این حال می‌نماید و ریایی که می‌کند، گناهش بزرگتر از این منکراتی است که در انکار آن‌ها مبالغه می‌نماید.

\* راه شانزدهم: تظاهر به غفلت از ظاهر

یکی از روش‌های مخفی ریا، غفلت از ظاهر می‌باشد، بسیار اوقات شیطان انسان را به این می‌فریبد که باید موهایش پریشان، لباسش کثیف و پاره باشد؛ زیرا این کار تظاهر به زهد و تواضع است. حال آنکه سنت به ظاهر انسان اهمیت می‌دهد، نبی ج به تمیزی و شانه کردن موهایش اهمیت می‌داد، روایت شده که آن حضرت ج از هر روز روغن زدن به موها نهی نمودند، مگر یک روز در میان[[42]](#footnote-42).

از آن‌حضرت ج روایت است که فرموده‌اند: «مَنْ كَانَ لَهُ شَعْر فَلْيُكْرِمْهُ»[[43]](#footnote-43).

(هرکس که موی دارد باید که آن را گرامی بدارد[ یعنی تمیز نگهدارد و شانه کند]).

بر دعوتگر است که بر پاکیزگی ظاهر حریص باشد، لباس نیکو بپوشد، هیأتش را نیکو نماید، موهایش را شانه کند، ظاهری آراسته داشته باشد، از عطر و مواد خوشبو کننده استفاده کند، به شانه کردن و تمیز بودن موهایش اهمیت بدهد، به آنچه که وقتش را خیلی نگیرد، یا باعث مشغول شدن وی به آن نشود، موهای خود را زینت دهد؛ ولی در آن مبالغه نکند، پس برای ظاهر نیکو تلاش کند و ظاهرش را از هر عیبی پاک و تمیز بدارد.

\* راه هفدهم: تظاهر به فرو انداختن چشم

و از جمله: اظهار رویگردانی و فرو انداختن چشم می‌باشد، پس وقتی انسان مثلا زنی را یا چیزی را می‌بیند که شایسته است آن را نبیند و چشم خود را فرو اندازد، سرش را پائین می‌‌اندازد. حال آنکه مطلوب این است که: چشم خود را فرو اندازد نه اینکه سرش را پائین اندازد و تظاهر به فرو انداختن چشم نماید، همه این کارها تظاهر و برای پاک نشان دادن خود است؛ بلکه گاهی شیطان او را به دزدیده نگاه کردن به سمت راست یا چپ دعوت می‌نماید. خدای تعالی فرموده است: ﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ١٩﴾ [غافر: 19].

(«الله» خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند).

\* راه هجدهم: گمراه نمودن مردم به ترک عبادت از ترس نفاق

از بزرگترین فریب شیطان این است که بعضی از مردم را وادار به ترک عبادت می‌کند، برای اینکه منافق نگردند، یا به آنان می‌فهماند که در کارشان خصلتی از منافقین وجود دارد؛ مانند کسی که قاری قرآن یا معلم یا دعوتگر است، ولیکن بعضی معاصی را پنهانی انجام می‌دهد، مانند نگاه کردن، یا گناهانی شبیه به این که امید است با توبه محو و پاک شود و به فرمان خدا در حال یا در آینده از آن پاک گردند، پس شیطان همواره با او بوده و به او می‌گوید: تو منافق می‌باشی، چراکه در جلوی مردم تظاهر به صلاح می‌کنی، اما در خلوت مرتکب گناه می‌گردی! پس به‌جای اینکه شخص خود را قانع نماید، گناه را ترک کند و از آن دست بردارد و در این مورد کوشش کند، تا اینکه بر خیر مستقیم گردد؛ شیطان او را فریب می‌دهد تا اعمال خیر را ترک کند، در مجالس صالحین شرکت ننماید، یا نماز، تعلیم و امامت را ترک کند. پس پیوسته و همیشه به او تلقین می‌کند که شایسته نیست بین این عمل صالح ظاهری و آن عمل ناپاک باطنی جمع نمایی، اگر مردم بدانند که تو در خلوت و نهانی چه می‌کنی، به تو تف می‌اندازند و از تو روی بر می‌گردانند و دوری می‌کنند. پس پیوسته شیطان این مطالب را برایش تکرار می‌کند تا اینکه اعمال صالح را ترک می‌نماید. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ١١٤﴾ [هود: 114].

(و (ای پیامبر!) در دو طرف روز، و ساعاتی از شب، نماز را بر پادار، بی‌شک نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند، این پندی برای پند پذیران است).

\* راه نوزدهم: کناره گیری از مردم و رویگردانی از آنان

و از جمله: اینکه انسان از مردم رویگردان می‌شود، از آنان کناره‌گیری و دوری می‌نماید، با خود فکر می‌کند که این کار برایش خیر است؛ چون از مردم کناره‌گیری کند، می‌گوید: به این دلیل از مردم کناره‌گیری کرده و رویگردانم که: می‌ترسم به ایشان ضرر برسانم، یا به آنان بدی کنم، یا به ایشان ظلم نمایم، چنانکه امام احمد ـ در آخر عمرش ـ مدتی اندک از مردم کناره‌گیری کرد و رویگردان شد، پس به وی گفتند: ای امام! گفته می‌شود: از مردم کناره‌گیری کرده‌ای؟ گفت: "من از مردم کناره‌گیری کردم؟! این مردم هستند که از من کناره‌گیری نمودند". لیکن مذموم آن است که: برای برتری بر مردم و نکوهش آنان، از ایشان کناره‌گیری کند، از مخالطت با ایشان تکبر بورزد و خود را برتر از ایشان بداند؛ پس خودخواه و متکبر بوده و برای علمش ناز کند، پس مردم را نکوهش کرده و از آنان عیب بگیرد و «مَنْ قَالَ: هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ»[[44]](#footnote-44).

(کسی که بگوید: مردم هلاک شدند، پس وی ایشان را هلاک کرده است).

\* راه بیستم: فریب دادن و گمراه کردن به طاعت زود گذر

گاهی شیطان انسان را به طاعت زودگذر مثل گریه و غیره گمراه می‌سازد و فریب می‌دهد؛ پس شخص گمان می‌کند که همین برایش کافی است، چه بسیارند مردمانی از عوام یا بعضی از مردم که در سال یک مرتبه در ماه رمضان گریه می‌کنند، یا در نماز تراویح و قیام شب حاضر می‌شوند، یا کارهایی اینگونه انجام می‌دهند. پس شیطان به ایشان القاء می‌کند: بعد از این هرکاری که بکنید ضرری به شما نمی‌رساند، بنابراین، به آنان جرأت می‌دهد و به معاصی و گناه می‌کشاند. از خداوند می‌خواهیم ما و شما را از شر شیطان و شرک او حفظ کند و از نفس‌های خویش و اعمال بد خود به الله پناه می‌بریم.

خاتمه

در خاتمه این رساله، امیدواریم که موفق شده باشیم بعضی از راه‌هایی را که شیطان از خلال آن، نفس را وادار به ریا می‌نماید، سپس اعمال را فاسد، ثواب و پاداش را ضایع می‌سازد، آشکار کرده باشیم. از خداوند می‌خواهیم که همه ما را به اخلاص توفیق دهد، و از شرک و ریا، چه آنچه را که می‌دانیم و چه آنچه را که نمی‌دانیم، دور بدارد؛ زیرا او توانا به این کار هست.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلى الله وسلم وبارك على نبینا محمد، وعلى آله وصحبه أجمعین، والتابعین لهم بإحسان إلى یوم الدین.

1. ـ اصل این رساله، سخنرانی‌ای است که در شب دهم ماه ربیع الاول سال 1414 هجری قمری در مسجد جامع بزرگ شهر تبوک ایراد شده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ به روایت احمد (24173ـ 24182ـ 24590)؛ و ابوداود (4398)؛ و نسائی (3432)؛ و این لفظ از نسائی است؛ و ابن ماجه (2041) از حدیث عایشهل؛ و روایات دیگری به غیر از یک صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند. حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ به روایت مسلم (1006) از حدیث ابی ذرس. [↑](#footnote-ref-3)
4. ـ به روایت بخاری (6502) از حدیث ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ به روایت مسلم (49) از حدیث ابوسعید خدریس. [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ مسلم در صحیح خود (665) از حدیث جابر بن عبداللهب روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ به روایت مسلم (404) از حدیث ابوموسی اشعریس. [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ به روایت بخاری (3762) و ترمذی (3806) ، این لفظ از ترمذی است. [↑](#footnote-ref-8)
9. ـ به روایت احمد در مسندش(3991)؛ و ابویعلی (5310)؛ و طبرانی (8452) و دیگران از حدیث ابن مسعودس روایت کرده‌اند. هیثمی این حدیث را در مجمع الزوائد (9/289) آورده و گفته است: این را احمد و ابویعلی و بزار از طرق روایت نموده است. در طرق آن عاصم بن ابی نجود وجود دارد، وی علی رغم ضعفی که دارد، حدیثش حسن است، اما بقیه رجال احمد و ابی یعلی، رجالی صحیح می‌باشند. برای حدیث شواهدی هست که آن را به درجه صحیح ارتقا می‌دهد، برای تحقیق به مسند امام احمد به شماره (3991) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. ـ به روایت بخاری (52)؛ و مسلم (1599) از حدیث نعمان بن بشیرس. [↑](#footnote-ref-10)
11. ـ به روایت بخاری (6407) و این لفظ از بخاری است؛ و مسلم (779) از حدیث ابوموسی اشعریس. [↑](#footnote-ref-11)
12. ـ به روایت بخاری (1)؛ و مسلم (1907) از عمر بن الخطابس. [↑](#footnote-ref-12)
13. ـ به روایت بخاری (4423) از حدیث انسس. [↑](#footnote-ref-13)
14. ـ این را احمد در مسند (23634) از ابوهریرهس روایت کرده است، و در آن آمده: حصین بن عبدالرحمن وی یکی از راویان است گفت که به محمود بن لبید گفتم: حال اصیرم چگونه بوده است؟ گفت: وی از پذیرفتن اسلام خودداری می‌کرد، چون روز احد شد، رسول‌الله ج به سوی احد حرکت کرد، پس اسلام را به وی عرضه نمود. وی اسلام آورد، پس شمشیرش را گرفت تا به مسلمانان رسید، پس در کنار آنان شروع به جنگ نمود، تا اینکه جراحات برداشت، وقتی که مردان بنی اشهل به دنبال کشته شدگان خود در جنگ می‌گردیدند، اصیرم را دیدند و گفتند: به خدا این اصیرم است، او به جنگ نیامده و ما او را در حالی ترک کردیم که منکر اسلام بود. پس از او سوال کنید برای چه آمده است. گفتند: ای اباعمر برای چه آمدی؟ برای قومگرایی آمدی یا برای رغبت به اسلام؟ گفت: برای تمایل به اسلام، به خدا و رسولش ایمان آوردم و مسلمان شدم، سپس شمشیرم را گرفتم و همراه رسول‌الله ج آمدم، پس جنگ کردم تا اینکه رسید به من آنچه که رسید. راوی گفت: اندکی نگذشت که بر روی دستان اقوامش جان به جان آفرین تسلیم کرد. آنان این مسئله را برای رسول‌الله ج یادآوری کردند. فرمود: «إِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ = او از هل بهشت می‌باشد».

    این روایت را هیثمی در مجمع الزوائد (9/362) روایت کرده و گفته: رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-14)
15. ـ امام احمد در مسند (27442 و 23119) از حدیث محمود بن لبیدس روایت کرده است؛ و هیثمی در مجمع الزوائد روایت کرده و گفته: رجال آن صحیح هستند و اسناد آن حسن می‌باشد، چون در مورد عمرو مولی المطلب بن حنطب سخن است، ذهبی در باره وی گفته: او راستگو است. [↑](#footnote-ref-15)
16. ـ به روایت مسلم (2985) از حدیث ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-16)
17. ـ به روایت مسلم (2989) از حدیث اسامه بن زیدس. [↑](#footnote-ref-17)
18. ـ به روایت بخاری(3613)؛ و مسلم (119) از حدیث انسس. حافظ در الفتح گفته است: " وی صدایش را بالا کرده بود....... ". چنانکه به لفظ غایب ذکر نموده است. و این التفات است؛ و سیاق اقتضا می‌کند که بگوید: " من صدایم را بلند نمودم...... ". فتح الباری (7/328). [↑](#footnote-ref-18)
19. ـ به روایت بخاری (731) از حدیث زید بن ثابت س. [↑](#footnote-ref-19)
20. ـ قبلا تخریج شده است. [↑](#footnote-ref-20)
21. ـ به روایت بخاری (5219)؛ و مسلم (2130) از حدیث اسماءل. [↑](#footnote-ref-21)
22. ـ به روایت بخاری در ادب المفرد(716)؛ و حکیم ترمذی در نوادر الاصول (4/142)ازحدیث ابوبکر صدیقس؛ و به روایت ابویعلی (58) از حدیث حذیفهس از ابوبکر؛ هیثمی در المجمع (10/224): ابویعلی آن را از روایت لیث بن ابی سلیم از ابی محمد از حذیفه روایت کرده است، لیث مدلس بوده است، ابومحمد همان کسی است که از ابن مسعودس روایت می‌نماید، یا کسی است که از عثمان به عفانس روایت می‌نماید، ابن‌حبان او را ثقه دانسته است، اگر چه غیر آن دو او را نمی‌شناسند و بقیه رجالش رجالی صحیح است. شیخ آلبانی در صحیح الادب المفرد (554) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-22)
23. ـ به روایت مسلم (2642) از حدیث ابوذرس. [↑](#footnote-ref-23)
24. ـ به روایت مسلم (1431)؛ و احمد(7691) از حدیث ابوهریره س: أن النبي ج قال: «إِذَا دُعِىَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيُصَلِّ، وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَطْعَمْ». و قول وی: «فلیصل»، نووی گفته: جمهور گفته‌اند: معنای آن یعنی اینکه برای صاحب غذا دعای مغفرت و برکت و مانند آن بنماید. شرح النووی علی صحیح مسلم(9/236). [↑](#footnote-ref-24)
25. ـ (الفتاوی 28/237). [↑](#footnote-ref-25)
26. ـ این لفظ را مسلم روایت کرده است(220). [↑](#footnote-ref-26)
27. ـ به روایت بخاری (1905) از حدیث ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-27)
28. ـ به روایت دینوری در المجالسه به شماره (3434، 1692). [↑](#footnote-ref-28)
29. ـ به روایت ابن خزیمه (479) از حدیث وائل بن حجرس، اصل آن در مسلم (401) بدون لفظ "علی صدره" آمده است. [↑](#footnote-ref-29)
30. ـ به رساله الشیخ بکر ابوزید عن دعاء القنوت مراجعه شود، در آن از این خبر داده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. ـ به روایت مسلم (2531) در اثناء حدیث. [↑](#footnote-ref-31)
32. ـ تلبیس ابلیس (280ـ 283) از چاپ منبریه. [↑](#footnote-ref-32)
33. ـ به روایت بخاری (2790) ا ز حدیث ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-33)
34. ـ به روایت احمد(21542)؛ و ترمذی (2616)؛ و ابن ماجه (3973) از حدیث معاذبن‌جبل س، ترمذی گفته: حدیث حسن و صحیح است. [↑](#footnote-ref-34)
35. ـ به روایت بخاری (123، 2810)؛ و مسلسم (1904) از حدیث ابوموسی اشعریس. [↑](#footnote-ref-35)
36. ـ به روایت مسلم (114) از حدیث عمر بن خطابس. [↑](#footnote-ref-36)
37. ـ به روایت بخاری(2898)؛ و مسلم (112)، از حدیث سهل بن سعد ساعدیس. [↑](#footnote-ref-37)
38. ـ به روایت بخاری(2825، 2783)؛ و مسلم (1353) از حدیث ابن عباسب. [↑](#footnote-ref-38)
39. ـ به روایت بخاری(527)؛ و مسلم (85) از حدیث عبدالله بن مسعودس. [↑](#footnote-ref-39)
40. ـ به‌روایت بخاری(3009)؛ ومسلم (2549) از حدیث عبدالله بن عمروبن العاصب. [↑](#footnote-ref-40)
41. ـ به روایت ابوداود(2528)؛ و نسایی(7/143)؛ و ابن ماجه (2782)؛ حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-41)
42. ـ به روایت احمد (16793)؛ و ترمذی (1756)؛ و ابوداود (4159)؛ و نسائی (5055) مرفوعاً، از حدیث حسن بصری از عبدالله بن مغفلس. ترمذی گفته: حدیث حسن و صحیح است. [↑](#footnote-ref-42)
43. ـ به روایت ابوداود(4163)؛ و حاکم (8485) از حدیث ابوهریرهس. مناوی در فیض القدیر (11439) گفته: رمز لحسنه یعنی سیوطی و اصل آن قول ابن حجر در الفتح این است: اسناد آن حسن است، برای آن از حدیث عایشهل در الغیلانیات شواهد وجود دارد، سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-43)
44. ـ به رویت مسلم(2623) از حدیث ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-44)